

نبرد خلق

کارگران همه کشورها
متحد شوید

نظام ولایت فقیه مسئول
همه کشتارها، قتلها و
ترورهای سیاسی است.

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 164 .21 Jan 1999

\$ 1 , 2 DM , 7 Fr

شماره ۱۶۴ دوره چهارم سال پانزدهم - اول بهمن ۱۳۷۷

آمریکا و کانادا ۱ دلار، آلمان ۲ مارک، فرانسه ۲ فرانک

شورای ملی مقاومت ایران انتخابات شوراهای اسلامی را تحریم می کند

روز ۶ دیماه ۱۳۷۷، دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران اعلام کرد که آقای مسعود رجوی طی پیامی به مردم ایران «تحریم نمایش انتخابات شوراهای اسلامی» را یک وظیفه میهنی در مقابله با استبداد مذهبی توصیف کرده مسئول شورای ملی مقاومت ایران در این پیام ضمن بررسی جزئیات در قانون مربوط به شوراهای اسلامی مصوب مجلس آخوندی، این قوانین را «قویاً ضد دموکراتیک» توصیف کرد و گفت: «این رژیم به دلیل تعارض آشکار ولایت فقیه با حق حاکمیت مردم هیچگونه تجانسی با نظام شورایی ندارد.»



بیانیه

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

به مناسبت

۱۹ بهمن، بیست و هشتمین سالگرد

حماسه سیاهکل

در صفحه ۱۴

لحظاتی از دو اسارت

صفحه ۱۰

فرهنگ و هنر —

- همبستگی روشنفکران فرانسوی

- طلاق به سبک ایران

صفحه ۹

اعتصاب غذای کارگران مهاجر در هلند

صفحه ۱۶

خاطراتی از زندان

صفحه ۱۱

دیدگاهها —

- در باره شعار بازگشت پناهندگان سیاسی به ایران

- اهدای دکتری افتخاری به یاشاکمال

- تبریک

- به کجا برم شکایت، به که گویم حکایت

در صفحات ۱۲ و ۱۳

اخبار کارگری

صفحه ۴

گردهمایی

۱۹ بهمن حماسه سیاهکل

در گرامیداشت بیست و هشتمین

سالگرد بنیان گذاری

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

سخنرانی: مهدی سامع

اجرای ترانه - سرودهای خاطره انگیز توسط گروه

ارس، واحد موسیقی کارگاه هنر ایران

زمان: ۱۳ فوریه ۱۹۹۹ - شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۷۷

مکان: آلمان، کلن

Alte Feuerwache

Melchior Str.3

تلاش برای اعزام

یک گروه تحقیق بین المللی به ایران

صفحه ۳

دموکراسی مستقیم مردم

صفحه ۷

یادداشتهای پراکنده

صفحه ۵

یادداشت سیاسی ماه

انتخابات شوراهای اسلامی که قرار است روز ۷ اسفند برگزار شود، همچنان موضوع کشمکش و جدال اساسی بین جناحها و باندهای مختلف ولایت خامنه ای است. این نمایش انتخاباتی، آن هم پس از معرفی وزارت اطلاعات به عنوان مجری ترورهای چند ماه گذشته، منجر به تشدید هرچه بیشتر تضادهای درونی رژیم و گسترده تر شدن جنبش اجتماعی مردم ایران علیه ولایت مطلقه فقیه خواهد شد. در واقع جناح خاتمی با مطرح کردن مسأله انتخابات شوراهای اسلامی، که از نظر آنان به نظام «مشروعیت» خواهد داد، خود و کل رژیم را وارد گردبادی کرده اند که با توجه به مقاومت مردمی و رادیکالیسم موجود در جامعه، برای آنان سرانجامی جز تند کردن شیب سرنگونی نخواهد داشت. این چشم انداز نه به خاطر این است که گویا این «انتخابات» و «شوراهای اسلامی» دموکراتیک و مردمی است، بلکه به این خاطر است که در بحران و بن بست که ولایت خامنه ای در آن قرار گرفته، هر چاره اندیشی و هر اقدامی از جانب هر یک از جناحها، هم منجر به تشدید تضادهای درون حکومت خواهد شد و هم کلیت نظام را هر چه بیشتر تضعیف خواهد کرد. این واقعیت از خلال تمام حرکتهای رژیم پس از ۲ خرداد سال قبل خود را نشان داده است. با این حال جا دارد که به جنبه های مختلف این انتخابات پرداخته شود:

۱) براساس قوانینی که مجلس ارتجاع به تصویب رسانده تنها کسانی می توانند کاندیدا برای شوراهای اسلامی شوند که «اعتقاد و التزام عملی به اسلام و ولایت مطلقه فقیه» داشته و به «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و وفاداری» نمایند. کسانی که «در جهت تحکیم مبانی رژیم سابق نقش مؤثر و فعال داشته اند»، «وابستگان تشکیلاتی به احزاب، سازمانها و گروههای غیر قانونی»، «محکومان به حدود شرعی، به جرم ارتداد و به جرم اقدام بر ضد جمهوری اسلامی» از کاندیدا شدن محروم هستند. همین شرایط کافی است تا ماهیت واقعی این «انتخابات» و محصول آن یعنی «شوراهای اسلامی» را روشن نماید. این نمایش انتخاباتی همچنین در شرایط ترور، اختناق و فقدان آزادی اندیشه و بیان و آزادی احزاب سیاسی و گروههای اجتماعی برگزار می شود و بنابراین اتخاذ یک موضع رادیکال (یعنی تحریم) در قبال آن، تنها سیاست انقلابی و مردمی است که می تواند به گسترش مبارزه اجتماعی مردم ایران یاری رساند.

۲) براساس آنچه تلویزیون رژیم در روز ۱۴ دی ماه اعلام نمود، در کل کشور و برای انتخاب ۲۰۰ هزار تن نماینده تنها ۳۳۲ هزار و ۹۴۶ نفر خود را کاندیدا نموده اند.

بقیه در صفحه ۲

هرچه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

یادداشت سیاسی ماه

بقیه از صفحه ۱

درگیری مردم گوهردشت
با نیروهای انتظامیعملیات قهرمانانه مجازات آخوند
دژخیم علی رازینی

ستاد فرماندهی مجاهدین در داخل کشور، روز ۱۶ دیماه طی اطلاعیه ای اعلام نمود که: «عملیات قهرمانانه مجازات آخوند دژخیم علی رازینی یکی از سفاک ترین حکام ضد شرع رژیم آخوندی و مسئول شکنجه و اعدام هزاران زندانی سیاسی، بر خلق قهرمان ایران مبارک باد. آخوند رازینی که از ناحیه پا و شکم به شدت مجروح شد. هرچند از مجازات قطعی و نهایی جست اما بدون تردید آتش خشم خلق دیر یا زود او و دیگر سردمداران رژیم خون آشام آخوندی را فرا خواهد گرفت و به سزای جنایاتشان خواهد رسید.» آخوند علی رازینی از حکام شرع خمینی بوده و در بیست سال گذشته نقش به سزایی در شکنجه، سرکوب و کشتار زندانیان سیاسی و مردم ایران داشته است.

در این اطلاعیه به مسئولیتهای آخوند رازینی اشاره شده و منجمله گفته شده: «سال ۷۳ در سازماندهی جدید قوه قضائیه رازینی رئیس دادگستری تهران شد. در این سازماندهی عملاً ریاست تمامی نهادهای وابسته به قوه قضائیه در تهران، اعم از دادگاههای عمومی و انقلاب به عهده رازینی قرار گرفت. به این ترتیب رازینی از نظر قدرت و حوزه اختیارات عملاً، نفر شماره ۲ قوه قضائیه رژیم تبدیل شد.»

آخوند جنایتکار رازینی یکی از افرادی بود که در قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷، حکم اعدام هزاران زندانی سیاسی را صادر نمود.

نابودی جنگلهای گیلان

در سال جاری بیش از ۱۱۶ هکتار جنگل در گیلان نابود شده است

خبرگزاری رژیم روز ۵ دی اعلام کرد که: مدیر کل منابع طبیعی استان گیلان گفت، طی سال جاری بیش از ۱۱۶ هکتار از جنگلهای این استان نابود شده است. «محمدرضا رضایی خواه» افزود: این میزان تخریب نسبت به دوره مشابه سال گذشته ۲۰ درصد افزایش داشته است. وی استفاده جنگل نشینان از چوب درختان جنگلی به عنوان سوخت زمستانی و قطع سرشاخه ها برای خوراک دام و تبدیل زمینهای جنگلی به باغات چای مرکبات و زمینهای کشاورزی خصوصی از علل این نابودی ذکر کرد. رضایی خواه افزود: تخریب کنندگان غیر قانونی جنگلها بلافاصله عرصه های تخریبی را به باغات چای، مرکبات تبدیل کرده و به زمینهای خود ضمیمه می کنند تا از تملک دولت خارج شود. وی گفت عرصه های تبدیل شده به اسلاک خصوصی عملاً غیر قابل احیا است. رضایی خواه گفت، از اول سال جاری تاکنون بیش از ۴۱۴ هزار متر مکعب چوب از جنگلهای گیلان برداشت شده است. به گفته وی هر سال با کاشت ده میلیون اصله نهال حدود دو هزار هکتار از جنگلهای مخروبه گیلان تجدید حیات می شود. رضایی خواه به میزان تخریب سالیانه جنگلهای گیلان اشاره ای نکرد. استان گیلان دارای ۵۶۵ هزار هکتار جنگل است که از این میزان ۱۴۸ هزار هکتار آن در ارتفاعات بکر و دست نخورده و بقیه به صورت مخروبه و نیمه مخروبه است.

دوشنبه شب (۳۰ آذر ماه) یک درگیری گسترده بین ۸۰۰۰ تن از مردم معترض با پاسداران و نیروهای انتظامی در گوهر دشت کرج (۴۰ کیلومتری غرب تهران) به وقوع پیوست که ساعتها ادامه داشت.

درگیری زمانی آغاز شد که بعد از یک مسابقه فوتبال نیروهای انتظامی برای جلوگیری از شادمانی تعدادی از جوانان در خیابان مداخله کردند که با اعتراض و مقاومت آنان روبرو شد. مردم که از جریان درگیری مطلع شدند از مناطق اطراف گوهردشت و زورآباد (یک حومه دیگر کرج) دسته دسته روانه محل درگیری شدند و با سنگ و چوب به مقابله با نیروهای انتظامی پرداختند. پس از ساعتی تعداد معترضان به بیش از ۸۰۰۰ نفر رسید. نیروهای انتظامی که توان مقابله با مردم را نداشتند از صحنه گریختند و منعاقباً پاسداران یگان ویژه سپاه با باتوم، گاز اشک آور و سایر تجهیزات به منطقه اعزام شدند و به ضرب و شتم شدید مردم پرداختند و تعدادی از آنان را دستگیر و به داخل چند اتوبوس که از قبل آماده کرده بودند منتقل کردند. اما تظاهرکنندگان با حمله به اتوبوسها آنها را واژگون کرده و دستگیرشدگان را آزاد کردند. مردم در تهاجم به پاسداران بسیاری از تجهیزات آنها از جمله کلاه خودها و باتومهای آنها را ضبط کردند.

بنا به گزارشات رسیده، این درگیری تا نیمه شب ادامه داشت. صبح روز بعد، نیروی انتظامی برای کنترل اوضاع در منطقه مستقر شده و حالت حکومت نظامی ایجاد کرده است.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران
۳ دی ماه ۱۳۷۷ (۲۴ دسامبر ۱۹۹۸)

روبروست. طبیعی است که در چنین شرایطی مردم ایران و نیروهای ترقیخواه و مردمی باید مبارزه خود را مستقل از «بازبهای قدرت» جناحهای موجود در حاکمیت و برای سرنگونی و نابودی نظام ارتجاعی ولایت مطلقه فقیه سازمان و سامان دهند. مسأله «شوراها» و حاکمیت «غیر متمرکز» و «سپردن قدرت به دست مردم» و ایجاد «ارگانهای اقتدار مردمی»، طی یک صد سال گذشته از خواسته های نیروهای آگاه و ترقیخواه جامعه ما بوده و این امر که از آستانه انقلاب بهمن ۵۷ به یک خواست عمومی تبدیل شده، در یک نظام ضد دموکراتیک و ارتجاعی عملی نخواهد شد. شرط تحقق دموکراسی، پیشرفت و توسعه، رفع کامل تبعیض جنسی، مذهبی و ملی، آزادی اندیشه و بیان، پلورالیسم سیاسی و وجود سازمانهای توده ای مستقل و ... می باشد. استقرار یک نظام غیر متمرکز و مبتنی بر شوراها، اولین گام در جهت تحقق دموکراسی، پیشرفت، توسعه و عدالت اجتماعی است و با وجود نظام ولایت مطلقه فقیه چنین امری تحقق نخواهد یافت. □

جناح خاتمی و مطبوعات وابسته به آن پیش بینی می کردند که حدود ۱/۲ میلیون نفر برای این امر خود را کاندیدا کنند. نکته جالب این است که علیرغم تبلیغاتی که قبل از ثبت نام، پیرامون شرکت زنان در امر کاندیدا شدن انجام گرفت، فقط ۷۲۵۱ زن خود را کاندیدا نموده که این کمتر از ۲ درصد کل کاندیداها می باشد و بنابراین از همین گام اول مشخص می شود که زنان آزاده کشور ما هرگز حاضر نیستند به مثابه ابزار یکی از جناحهای تشکیل دهنده حکومت قرار گیرند. مبارزه زنان ایران برای رفع تبعیض و برابری جنسی، امری نیست که بتواند در چارچوب جمهوری اسلامی تحقق یابد و بنابراین زنان ایران اجازه نخواهند داد که از آنان در جدال قدرت، با مشتی شعارهای پوچ و بی مایه استفاده شود.

۳) این انتخابات در فضایی از تهدید، ارعاب، تقلب، سرکوب، هوجب گری، اعمال نفوذ و توطئه برگزار می شود. جدال بین جناحهای مختلف رژیم در خاکریز اول خود را در تضاد بین «هیأت نظارت مرکزی» که تحت نفوذ «مؤلفه اسلامی»، «بازار» و در مجموع خامنه ای است و وزارت کشور که تحت نفوذ «جبهه مشارکت ایران اسلامی» که طرفدار خاتمی است، نشان می دهد، موضوع صلاحیت کاندیداها، چگونگی انجام انتخابات، چگونگی اعلام نتایج آن و ... خاکریزهای بعدی است که گام به گام تمام طرفهای جدال را مثل باتلاق در خود فرو می برد. مصطفی تاج زاده، معاون سیاسی - اجتماعی وزیر کشور و رئیس ستاد انتخابات می گوید: «هیأتی اجرایی انتخابات شوراها، تنها نهاد مسئول و صلاحیتدار برای تعیین صلاحیت نامزدهای نمایندگی شوراها را اسلامی هستند» (روزنامه همشهری ۶ دی ماه) وی در مقابله با موحدی ساوجی که رئیس «هیأت نظارت مرکزی» است اضافه می کند که «نقش هیأتی نظارت صرفاً نظارتی است» (همانجا) و بدین ترتیب جدال در خاکریز دوم نیز از مدتها قبل آغاز شده و تا وقتی این مرحله با تنشهای بسیار پایان پذیرد، ادامه خواهد داشت.

۴) علی محقر، معاون پارلمانی و حقوقی وزارت کشور روز ۵ آذر به خبرگزاری رژیم گفته بود که «در کل کشور ۴۳ میلیون حق رأی دارند، معلوم نیست که چگونه از ۲ خرداد سال قبل تاکنون بیش از ۱۰ میلیون به رأی دهندگان اضافه شده است. اگر این ۴۳ میلیون را واقعی بدانیم، معلوم می شود که در انتخابات ۲ خرداد، چگونه رژیم برای بالا بردن درصد شرکت کنندگان، تعداد واقعی کسانی که حق رأی دارند را پایین آورده بود. بنابراین باید انتظار داشت که جناحهای مختلف رژیم در این انتخابات (که هیچ گونه نظارت واقعی و بی طرفانه ای در آن وجود ندارد) بر سر یک سلسله تقلبها با هم به توافق برسند و بر سر تعدادی دیگر از تقلبها با هم به جدال بپردازند. اینها مواردی است که هم روشنگر ماهیت این نمایش انتخاباتی و هم بیان کننده عمق تضادهایی است که رژیم و جناحهای مختلف آن با آن

تلاش برای اعزام یک گروه تحقیق بین المللی به ایران

— زینت میرهاشمی

اطلاعات مهمی در مورد قتل‌های اخیر در اختیار سرویسهای امنیتی آلمان قرار داده است.

۴) قتل‌های اخیر محدود به خانم پروانه اسکندری و آقایان داریوش فروهر، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، مجید شریف و پیروز دوانی نبوده و افراد دیگری را نیز شامل می شده است. به طور مثال روزنامه سلام در شماره روز ۷ آذر ماه خود از قتل «فردی به نام رستمی که از همفکران پیروز دوانی» بوده گزارش می دهد. هفته نامه آبان در شماره ای که روز ۱۲ دی ماه منتشر نمود از ناپدید شدن دانشجویی به نام «خالد رستم زاده بوکانی» خبر می دهد. روزنامه سلام در شماره روز ۹ دی ماه خود از قتل «سرپرست دکتر جمشید پرتوی» در منزل مسکونی اش گزارش می دهد. پرتوی از مخالفان جدی طرح جداسازی امور پزشکی و ضمناً پزشک خصوصی احمد خینی بوده است. همچنین از قتل محمد حاجی زاده (شاعر) در کرمان، حاجی رسولی (ناشر) در سیستان و بلوچستان، مازیار علی پور (دانشجو) در مازندران، دکتر زهتابی (شاعر و نویسنده) در تبریز، صمد نوریان (کتابفروشی و ناشر) و تعدادی دیگر گزارش شده است. بنابراین دامنه این قتل‌ها و ترورها براساس یک طرح گسترده سازماندهی شده بود. بخشی از طرفداران خاتمی که خواستار قاطعیت بیشتر از او هستند نیز از جمله کسانی بوده اند که قرار بوده مورد تهدیدی قرار گرفته و یا به قتل برسند. از آنجا که این افراد خود در گذشته از عوامل وزارت اطلاعات و یا سپاه بوده اند، از طرح ترورها خبردار شده و به طور گسترده با استفاده از رسانه های داخلی و خارجی به افشگری پرداختند.

۵) روزنامه سلام که از ماجرای قتل‌ها و لیست افرادی که قرار بوده در آینده به قتل برسند با خبر بوده، پس از ملاقات خاتمی با اعضای «کمیته تحقیق» که در روز ۱۰ دی ماه صورت گرفت، بر فشار خود برای اعلام عاملان قتل‌ها افزود. در سر مقاله شماره روز ۱۵ دی این روزنامه تحت عنوان «فتنه را ریشه یابی کنید» نوشته شده که «اطلاعات موقت حاکی از آن است که کج اندیشانی در داخل کشور و تلختر از آن که از بین کسانی که باید تأمین کننده امنیت کشور باشند در این جنایات دست داشته اند».

اینها مجموعه ای از عوامل است که سبب آن شد که وزارت اطلاعات به این جنایات اعتراف کند. در میان این عوامل، مسلماً حرکت‌های اعتراضی ایرانیان در داخل و خارج از کشور و نیز فشار افکار عمومی بین المللی و نیز فشار نهادها و سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر و حقوق نویسندگان، روزنامه نگاران و روشنفکران نقش اصلی را داشته است. اما در رابطه با سیر رویدادها پس از انتشار این اطلاعیه، مسلماً براساس آنچه که خامنه ای و یا خاتمی می خواهند پیش خواهد رفت. هر یک از طرفین خواهند کوشید که دیگری نتواند به تمامی از مسئولیت برکنار بماند. جبهه مشارکت اسلامی که از طرفداران خاتمی است، طی بیانیه ای که در روزنامه سلام ۱۶ دی ماه انتشار یافته «مصرانه خواهان اصلاح ساختار امنیتی - اطلاعاتی کشور، خصوصاً در رده های مدیریتی آن» شده است، اما کمیسیون تحقیقی که از جانب خاتمی تعیین شده روز ۲۷ دی ماه برای آن که کنترل اوضاع از دست نرود اعلام کرد که تصمیم به این قتل‌ها یک تصمیم تشکیلاتی نبوده است. معنی این حرف از نظر خاتمی بی گناه

روابط عمومی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی سه شنبه شب ۱۵ دی ماه پیرامون قتل‌های اخیر اطلاعیه ای صادر نمود. در این اطلاعیه، این وزارتخانه به ناچار اعتراف نمود که مجری اصلی قتل‌های اخیر بوده است. وزارت اطلاعات رژیم برای این که از نتایج و عواقب زیانبار این اعتراف اجباری برای کل نظام جلوگیری کند، این مسئولیت را به عهده «معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج اندیش و خودسر این وزارتخانه که بی شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده اند» گذاشت. روز بعد محمد خاتمی که در صدد است تا از این اعتراف اجباری هم در جهت تقویت جناح خود استفاده کرده و هم از نتایج منفی آن برای کل نظام جلوگیری کند. در پیامی خطاب به کارکنان جنایتکار وزارت اطلاعات بی شرمانه آنان را «پشتوانه های اعتماد و اقتدار و آزادی کشور و مردم» اعلام نمود و هشدار داد که «بدخواهان، وزارت اطلاعات ما را ضعیف و متزلزل می خواهند».

روز ۱۸ دی ماه خامنه ای در نماز جمعه تهران با روده درازی بسیار سعی کرد این عقب نشینی مقتضحانه را «حادثه بی سابقه» و «شجاعانه» معرفی کند و با سر هم بندیهایی بسیار نتیجه گرفت که «من نمی توانم بیاور کنم و قبول کنم که این قتل‌هایی که اتفاق افتاد، اینها بدون یک نمایشنامه، به قول آقایان، بدون یک سناریو خارجی باشد. نمی شود، چنین چیزی ممکن نیست».

حرفهای خامنه ای و تلاش وی برای پنهان کردن آمران این قتل‌ها و مربوط کردن آن به «سناریو خارجی» نشان می دهد که این عقب نشینی و اعتراف آشکار به دست داشتن وزارت اطلاعات رژیم در قتل‌ها چگونه پایه های جمهوری اسلامی را به لرزه درآورده است. در این که نه فقط این قتل‌ها، بلکه عامل و آمر کلیه ترورهای سیاسی در داخل و خارج از ایران سران رژیم و مزدوران آنها هستند، جای شکی وجود ندارد. آن دسته از افراد و گروههای سیاسی که سعی می کنند دست خاتمی را در این قتل‌ها ناسازگار بگیرند، بیش از آن که در جستجوی کشف حقیقت باشند، سازگاری و تسلیم طلبی خود در برابر جناح خاتمی را نشان می دهند. اما مسأله مهمی که پس از اطلاعیه وزارت اطلاعات مطرح است. این است که به چه دلیل و تحت چه شرایطی این اطلاعیه صادر شده و آیا رویدادها آن گونه که خامنه ای و خاتمی می خواهند پیش خواهد رفت یا نه؟

در مورد علت انتشار اطلاعیه وزارت اطلاعات می توان به موردهای زیر اشاره کرد:

- ۱) فشار افکار عمومی در داخل کشور و فعالیت گسترده ایرانیان در خارج از کشور.
- ۲) فشار سازمانها و نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر و حقوق روشنفکران و روزنامه نگاران.
- ۳) پس از پناهنده شدن یک مسئول امنیتی رژیم به نام محمد جعفر باقریان و ارائه یک لیست ۱۷۹ نفری از روشنفکران، روزنامه نگاران و نویسندگان به سرویسهای امنیتی آلمان، که قرار بوده به تدریج از طرف وزارت اطلاعات مورد تهدید، تأذیب و یا ترور قرار گیرند. بخش قابل توجهی از افراد این لیست کسانی هستند که ضمن حمایت از خاتمی، خواستار قاطعیت بیشتر او در برابر تعرضهای جناح مقابل هستند. آن گونه که بعضی روزنامه های آلمانی نوشته اند، محمد جعفر باقریان

اطلاعیه —

نظام ولایت فقیه مسئول همه کشتارها،

قتل‌ها و ترورهای سیاسی است

شب گذشته وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی طی اطلاعیه ای در مورد قتل‌های اخیر در تهران اعلام نمود که «معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج اندیش و خودسر این وزارت که بی شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده اند» مسلماً این اعتراف صریح وزارت اطلاعات علیرغم مخدوش کردن کنه واقعیت و به میان کشیدن مسأله موهوم «عوامل پنهان» و «مطامع بیگانگان» نشان می دهد که موج تنفر و انزجار و فشار افکار عمومی داخلی و بین المللی از قتل‌های اخیر، ولایت خامنه ای را به عقب نشینی آشکار واداشته است. بدون تردید وزارت اطلاعات رژیم خواهد کوشید تا واقعیت این قتل‌ها و بقیه کشتارها و ترورهای سیاسی که تمامی مسئولیت آن به عهده سرکردگان نظام ولایت فقیه است پنهان بماند. اما فشار و مبارزه متحد ایرانیان و تمامی مردم آزادیخواه جهان می تواند رژیم آخوندی را به پذیرش یک کمیته بین المللی تحقیق در مورد قتل‌های اخیر وادارد.

عقب نشینی دیشب رژیم نباید خللی در مبارزه و تلاش برای افشای سیاستهای جنایتکارانه نظام ولایت فقیه و تمام دسته بندیها و باندهای درونی آن به وجود آورد. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی تنها به تعدادی «معدود» از این قتل‌ها اعتراف می کند. باید تمامی آمران و عاملان این قتل‌ها و ترورها که دادگاه می‌کنوس به روشنی آنان را معرفی نمود در یک دادگاه بین المللی محاکمه شوند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۱۶ دی ماه ۱۳۷۷

۶ ژانویه ۱۹۹۹

جلوه دادن وزارت اطلاعات در قدم اول و پنهان کردن آمران و عاملان واقعی این قتل‌هاست. اما برای این که سیر رویدادها به سود مردم و جنبش دموکراتیک آنان پیش رود و از آنجا که مسئولین نهادهای این رژیم خود در رواج بینش و اقدام تروریستی، نقش داشته اند و طبیعتاً صلاحیت تحقیق، بررسی و محاکمه نمودن مجریان این قتل‌ها را ندارند، باید تلاش کرد تا رژیم را مجبور به قبول پذیرش یک هیأت تحقیق بین المللی نمود. مسلماً آمران این قتل‌ها که کسانی جز گردانندگان اصلی رژیم و در راس آن خامنه ای نیستند، کوشش خواهند کرد که مسأله را در حد چند مأمور وزارت اطلاعات محدود کنند. حمیدرضا آصفی سخنگوی وزارت خارجه رژیم با این ادعا که «دستگاهها و نهادهای ذیربط داخلی برای پیگیری موضوع از صلاحیت توانایی، اقتدار و شفافیت لازم برخوردارند» (خبرگزاری رژیم ۱۶ دی ماه) موضوع پذیرش گزارشگر ویژه حقوق بشر را رد می کند. اما وظیفه ما این است که برای روشن شدن حقیقت اعلام کنیم که هیچ کدام از جناحها، ارگانها و نهادهای رژیم جمهوری اسلامی نمی خواهند حقیقت به تمامی روشن شود. چنانچه تاکنون، پشت این مسأله مانده اند که چه اسامی را اعلام کنند که کمترین آبروریزی را داشته باشد. و بنابراین هر کس که به دنبال حقیقت است باید برای اعزام یک هیأت تحقیق بین المللی برای مشخص شدن عاملان و آمران ترورها و قتل‌های اخیر به تلاش جدی دست زند.

تحصن شش روزه ۴۰۰۰ کارگر در بیمارستان تامین اجتماعی کاشان

کارکنان بیمارستان تامین اجتماعی کاشان (۲۰۰ کیلومتری جنوب تهران) از هفته گذشته در اعتراض به قصد رژیم مبنی بر انتقال مدیریت این بیمارستان به وزارت بهداشت و درمان، دست از کار کشیدند و در محوطه بیمارستان دست به تحصن زدند و در محکومیت سیاستهای ضد مردمی رژیم شعار می دادند.

از روز بعد کارگران سایر کارخانه های کاشان نیز به آنها پیوستند و به تدریج جمعیت متحصنین به چهارهزار تن بالغ گردید و بسیاری از واحدهای صنعتی در این شهر به حالت تعطیل درآمد. در صورت انتقال مدیریت، بسیاری از معافیتهای پزشکی لغو و کارگران کاشان که تحت پوشش تامین اجتماعی قرار دارند مجبور می شدند قیمت بسیار بیشتری برای دریافت خدمات پزشکی بپردازند.

نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران که متحصنین را محاصره کرده بودند در وحشت از عکس العمل خشمگینانه کارگران و حامیانش نتوانستند تحصن را بر هم بزنند.

روز گذشته رژیم ملایان که نگران گسترش تحصن و تعطیلی کلیه کارخانه های کاشان بود، از طریق رادیو - تلویزیون اعلام کرد که مدیریت بیمارستان تامین اجتماعی به وزارت بهداشت و درمان منتقل نخواهد شد. کاشان یکی از بزرگترین مراکز صنایع نساجی و فرش بافی ایران است.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران ۱۵ دی ۱۳۷۷ (۵ ژانویه ۱۹۹۹)

اعتراض ۳ هزار کارگر

۳ هزار نفر از کارگران معترض به واگذاری بیمارستان بهشتی کاشان روز ۱۴ دی ماه با اجتماع در مقابل منزل امام جمعه کاشان خواستار رسیدگی به تقاضای آنان و لغو طرح واگذاری بیمارستان از سوی تامین اجتماعی شدند. روزنامه رسالت روز ۱۵ دی ماه می نویسد: در این اجتماع عناصری درصدد شکستن کیوسک نگهداری نیروی انتظامی و سردادن شعار علیه مسئولین شهر برآمدند که با هوشیاری نیروی انتظامی خنثی شد.

۸۲ هزار کارگر تحصیلکرده بیکارند

روزنامه آریا در شماره روز ۱۲/دی ماه می نویسد: «گفته می شود حدود ۸۴ هزار نفر از ۵۰۰ هزار نفری که در استان تهران در پی یافتن شغل هستند تحصیلکرده می باشند. این عده دارای مدارک فوق دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا می باشند.»

تظاهرات دانشجویان

رادیو آمریکا روز ۲۳ دی ماه خبر داد که صدها دانشجوی دانشگاه تهران طی تظاهراتی خواستار برکناری وزیر اطلاعات شدند.

نیمی از واحدهای تولیدی پوشاک تعطیل شده اند

روزنامه آریا در شماره روز ۱۲/دی ماه می نویسد: «به دلیل رکود بازار و کمبود نقدینگی در ۵ سال گذشته بیش از ۵۰ درصد واحدهای تولیدی پوشاک تعطیل شده اند. بسیاری از مردم به دلیل وضعیت بد اقتصادی، پوشاک مورد نیاز خود را از میان لباسهای دست دوم وارداتی تامین می کنند.»

اعتراض ۲ هزار کارگر

رادیو آزادی در روز ۷/دی ماه به نقل از روزنامه عصر آزادگان از اعتراض کارکنان کارخانه جهان چیت خبر داد. این روزنامه نوشته است که حدود ۲ هزار نفر از کارکنان کارخانه جهان چیت کرج در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه خود در محوطه کارخانه اجتماع کردند. به نوشته عصر آزادگان در پی این اجتماع اعتراض آمیز، پلیس ضد شورش نیروی انتظامی کرج با تجهیزات کامل کارکنان این کارخانه را به منظور جلوگیری از هر گونه اقدام احتمالی به محاصره درآوردند. روزنامه کار و کارگر در شماره ۶/دی ماه، خبر داده بود که بر اساس تصمیم شورای تامین شهرستان کرج، برای اعضای هیأت مدیره کارخانه جهان چیت به دلیل بی تفاوتی نسبت به مشکل کارگران این کارخانه و دادن پاسخی غیر مسئولانه حکم بازداشت صادر شده است.

اعتراض صیادان رضوانشهر

بیش از ۵۰۰ تن از صیادان رضوانشهر و پره سر در استان گیلان در اعتراض به شرایط کار خود به پاسگاه حراست شفارود در رضوانشهر حمله نمودند. صیادان یک قایق شناور شیلات را تخریب و فرمانده حراست را مجروح نمودند.

ولخرجیهای علی رازینی

نشریه ندای دانشجو در آخرین شماره خود خبر مراسم ازدواج علی رازینی را که با شرکت ۸۰۰ میهمان برگزار شده، درج نمود. در این مراسم که در هتل پارک ارم برگزار شد تعداد زیادی از سران رژیم و منجمه علی اکبر ناطق نوری شرکت داشتند. شایان ذکر است که بر اساس خبری که رئیس بانک مرکزی چندی قبل منتشر نمود، آخوند علی رازینی به اختلاسی به مبلغ ۳۵ میلیارد ریال از بودجه دادگستری متهم شد.

ناپدید شدن سه زندانی سیاسی

کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید طی اطلاعیه ای اعلام نمود که سه زندانی سیاسی به نامهای اکبر توفیق، سید مجید سعیدی و مرتضی شمس در دو هفته اول دی ماه ناپدید شدند. این کانون رژیم حاکم بر ایران را مسئول جان این سه تن می داند.

گزارش سازمان بین المللی کار، از عواقب اجتماعی وخیم بحران اقتصادی آسیا

سازمان بین المللی کار، اعلام کرد، عواقب اجتماعی منفی بحران مالی آسیا، برای کشورهای بحران زده، وخیم تر از حد پیش بینی شده است. در گزارش این سازمان که در ژنو منتشر شد، آمده است، تجربه این بحران و بیکاری میلیونها نفر بر اثر آن، ضرورت ایجاد صندوقهای بیمه کاری را در این کشورها، بیش از پیش روشن کرده است. سازمان بین المللی کار، خواستار طراحی الگوهای تازه و عادلانه تری برای توسعه کشورهای جهان سوم شد. این سازمان، خاطر نشان کرد که تنها کره جنوبی، صندوقهای بیمه کاری دایر کرده که همین صندوقها هم مبالغ ناچیز و به مدت محدود در اختیار بیکاران قرار می دهد. سازمان مذکور می افزاید، درصد بیکاری در اندونزی از ۴/۹ درصد، پیش از بروز بحران، به ۱۵ درصد افزایش یافته و طی سال جاری میلادی، ۲۰ میلیون نفر در اندونزی زیر مرز فقر قرار خواهند گرفت. در کره جنوبی، میزان بیکاری، از ۲/۳ به ۸/۲ درصد بالغ شد. ۱۲ درصد مردم کره جنوبی نیز زیر مرز فقر قرار گرفته اند. در تایلند، رقم بیکاری، از ۲ به شش درصد افزایش پیدا کرده است. ۱۲ درصد مردم این کشور نیز زیر مرز فقر زندگی می کنند. بنا به این گزارش، بیکاری در هنگ کنگ، پنج درصد رشد کرده و مالزی نیز تا پایان سال با دو برابر شدن بیکاران، به ۵/۲ درصد بیکاری خواهد رسید. آمار رسمی، گویای عمق فاجعه اجتماعی این کشورها نیست. بافتهای سنتی کمک اجتماعی در این کشورها، توانایی کمک به افراد نیازمند را ندارند و بر اثر بحران اقتصادی، خود نیز با مشکل رو به رو هستند. در صورتی که در کره جنوبی، تایلند و یا اندونزی، از سال ۱۹۹۱، بیمه بیکاری با کسر ۳ الی ۴ درصد حقوق کارگران دایر شده بود. این بیمه اکنون می توانست تا ۱۲ ماه حقوق به بیکاران را پرداخت کند.

خبرگزاری رژیم - ۱۰ دی ماه ۷۷

۱۲۰ هزار کارگر امسال در کارگاهها

دچار سانحه شدند

روزنامه جمهوری اسلامی در شماره ۸ دی ماه از قول رئیس خانه کارگر می نویسد: از ابتدای سال تا کنون ۱۲۰ هزار کارگر در کارگاهها و مراکز صنعتی کشور دچار سانحه شدند. حسن صادقی در گفتگو با خبرگزاری جمهوری اسلامی در ساوجبلاغ افزود: ایمنی کارگاهها یکی از مباحث اصلی ایجاد مراکز صنعتی است، ولی حدود ۲۰ درصد از آنها نکات ایمنی را رعایت می کنند. وی گفت: نبود تجهیزات ایمنی و بهداشتی در مراکز صنعتی، زمینه ساز سوانحی از قبیل قطع عضو، فوت و سایر خسارات جسمانی است. وی با اشاره به نامناسب بودن محیط کار کارگران در برخی کارگاهها و مراکز صنعتی افزود: صاحبان واحدهای تولیدی و صنعتی بایستی نسبت به رعایت حفاظت و بهداشت محیط کار تلاش کنند.

یاداشتهای پراکنده —

— ا. ش. مفسر

قاتلان انسان در ثله

بالاخره روز ۱۵ دی ماه وزارت اطلاعات رژیم در اطلاعیه ای، به آن چه همگان یقین داشتند، اعتراف کرد و پذیرفت که چند تن از مأموران آن وزارتخانه در قتل‌های اخیر دست داشته اند.

اتهام وارده از سوی وزارت اطلاعات به دستگیرشدگان مبنی بر این که آنان «مسئولیت ناشناس و خودسر و کج اندیش» بوده اند، اتهامی ناوارد، است. چرا که آنان از مصادیق «سربازان گمنام امام زمان» هستند و آن چه کرده اند همان کاریست که از زمان تاسیس وزارت اطلاعات تاکنون کرده اند و قبل از آن هم در سپاه و کمیته همراه «عارف و سرباز سختکوش اسلام و یار امام» سید اسدالله لاجوردی انجام می داده اند. کاری هم که کرده اند از «مجاهدتهای خاموش» آنان برای جلوگیری از رشد «پیچک انحراف» و حفظ «شادابی و طراوت نهال نویای انقلاب اسلامی» بوده است. منتها دم عیدی شاید مشکلات مالی داشته اند. خواسته اند با اضافه کاری پاداش و عیدی بیشتری بگیرند. اما کمبود بودجه و دید جناحی باعث شده که مسأله به صورت عدم هماهنگی و کاری خودسرانه تخطئه شود. به هر حال محکومیت اینان با توجه به نقش و وظایف وزارت اطلاعات، نباید چیزی بیشتر از توبیخ کتبی با درج در پرونده خدمتی باشد!

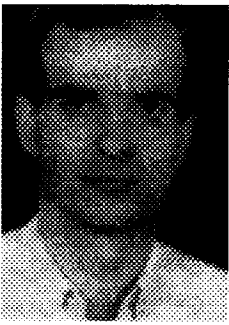
جدال بر سر قدرت و جنایت

از این مقدمه که بگذریم، در این که ماجرای قتل وحشیانه داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری و دو تن از نویسندگان، محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده، قتل سیاسی بوده است، هیچ تردیدی نیست. این قتلها در بستر کشمکشهای جناح بازار و ولی فقیه، با خط امامیها و خاتمی رخ داده است. دلیل این که چرا این افراد به عنوان قربانی انتخاب شده اند، این است که اولاً آنها «خودی» نبودند، انتخاب قربانی از خودیها می توانست عوارض گزافی برای طرف طراح و کل نظام آخوندی داشته باشد که در مرحله کنونی لازم نمی دیده اند تا آن حد پیش بروند. چه بسا بعداً کار به چنین مرحله بی هم برسد. انتخاب روشنفکران برای کشتن، برای طراحان و مجریان این جنایت هم در واقع یک تیر و دو نشان بود. چون دستگاه وزارت اطلاعات رژیم در ماجرای فرج سرکوهی نیت خود را به نابودی روشنفکران ایران به صراحت بیان کرده بود و قبلاً خون چند تن از آنان را ریخته بود. روضه خوانهای مستبد و متکبر، مثل همه دیکتاتورها از روشنفکران متنفرند. دلیل دیگر این که قربانیان از چهره های سیاسی، فرهنگی انتخاب شده اند، این است که پیام روشن باشد و انعکاس لازم داخلی و بین المللی را داشته باشد. توضیح این که ماجرا از سفر یک هیأت ۱۳ نفره آمریکایی - که به گفته جناح رقیب خاتمی عواملی از وزارتخارج آمریکا هم در آن بودند - در اواخر آبان به ایران و بعد حمله به اتوبوس آنان شروع شد. دستگاه وزارتخارج خاتمی می خواست این سفر بی سر و صدا انجام بگیرد، اما نشد. روزنامه سلام ۵ آذر در پاسخ ویژه به یک خواننده در مورد حمله «گروهی ناشناس» به اتوبوس «توریستها»



محمد مختاری

نوشت: «اصل ماجرا از این قرار بوده است که اتوبوس حامل سیزده آمریکایی که آنان را از سفر به اصفهان برمی گردانده، نزدیک ساعت یک بعد از نیمه شب به مقابل هتل استقلال که محل اسکان آنان بوده است، می رسد و ملاحظه می کنند که راه آنان بسته شده است. در این هنگام سرنشینان یک آهو [جیب] و یک پیکان و دو موتور سیکلت با میله های آهنی به شیشه های اتوبوس حمله می کنند و آنها را در هم می شکنند و در این حال بعضی از مهاجمان با سلاحهایی که در اختیار داشته اند، شروع به تیراندازی هوایی می کنند و به صورت رگبار و تک تیر ایجاد رعب و وحشت کرده و سپس بلافاصله محل را ترک می نمایند... روزنامه سلام افزود: «به گمان ما نباید در پی یافتن مهاجمان بود چرا که اولاً چندان ناشناخته نیستند و ثانیاً کسی هم در پی تعقیب و شناسایی آنان نیست به ویژه که هدف مهاجمان مبارزه با استکبار جهانی بوده و قبلاً هم در روزنامه های خود، اعلام کرده بودند که حضور آمریکائیان را در کشور تحمل نمی کنند و دست به اقدام عملی خواهند زد». (اطلاعات خارج کشور ۵ آذر). روزنامه جمهوری اسلامی روز ۳ آذر در مطلبی با استناد به مندرجات نامه سرگشاده فردی به نام علی سبزیلیان به خاتمی - دبیر مؤسسه غیر انتفاعی «ایران ۲۰۰۰» که در آمریکا فعالیت می کند - که در آن یادآور شده بود هیأت سیزده نفره از «عاقمندان ایران و از اتباع ۵ کشور ایرلند و انگلیس و فلسطین و آمریکا و ایرانیان مقیم آمریکا بوده اند»، آن را گواهی بر وجود هیأت آمریکایی در ایران دانسته بود و در ضمن ادعای سبزیلیان را مبنی بر وجود افراد ایرانی و فلسطینی در میان اعضای هیأت را رد کرده و یادآور شد که «در میان اسامی این افراد که در اختیار روزنامه جمهوری اسلامی است، هیچ نام عرب یا ایرانی به چشم نمی خورد». جمهوری اسلامی نوشت: «گفته می شود سبزیلیان مدتی با وزارت خارجه آمریکا همکاری داشته است و بعضی از اعضای هیأت نیز از مأموران سازمان جاسوسی آمریکا بوده اند» (اطلاعات خارج کشور ۳ آذر). ملاحظه می کنید که نام اعضای این هیأت که به تاکید خود روزنامه جمهوری اسلامی سفرشان به ایران محرمانه بوده، در دست روزنامه جمهوری اسلامی بوده، و در ضمن افراد مسلح ناشناس هم که بعداً با عنوان «فدائیان اسلام ناب محمدی» با پخش اعلامیه، حمله به اتوبوس آمریکائیان را به عهده گرفتند (همچنان که بعداً مسئولیت قتلها را هم به عهده گرفتند) از محل اقامت و ساعت بازگشت آنان از اصفهان، خبر داشته اند. روزنامه رسالت نیز در زمینه سفر هیأت آمریکایی با اشاره به نامه علی سبزیلیان که در روزنامه ایران انتشار یافته بود، خشم خود را از تلاشهای دولت خاتمی برای برقراری رابطه با آمریکا نشان داده و نوشت: «تحركتاتی چون رفتن همیشه های



محمد جعفر پوپنده

زن ایرانی به آمریکا و شرکت در شورای روابط خارجی آمریکا! حضور برخی از روزنامه نگاران ایرانی در آمریکا که هر از چندی خبری از آنان می رسد و آمدن هیأت اقتصادی آمریکا به ایران، آیا بخشی از خصوصی سازی روابط خارجی است...؟ (اطلاعات خارج کشور ۴ آذر).

حمله به توریستها یا سرمایه گذاران آمریکایی ۲۹ آبان (جمعه شب) صورت گرفت و به نوشته جمهوری اسلامی آنان برنامه های خود را لغو کردند و شنبه شب ایران را ترک کردند. قتل داریوش فروهر و پروانه همسرش یکشنبه اول آذر روی داد. اما مقاله ها و بحث مهم روزنامه های جناح مخالف خاتمی، مسأله سفر هیأت آمریکایی بود و برخی خادمان از این پیروزی از قول اعضای هیأت نوشتند آنها موقع ترک ایران می گفتند «حالا ما چه جوابی به مادالین البرایت بدهیم». بعد از این ماجرا تظاهرات متعددی در شهرهای مختلف از سوی جناح خامنه ای علیه سفر هیأت آمریکایی به ایران، سازمان داده شد.

قتلها و مسئولیتها

داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری، فردای بازگشت آمریکائیان، در روز یکشنبه اول آذر به قتل رسیدند و دو هفته بعد از آن روزنامه زن در ۱۶ آذر خبر داد که محمد مختاری نویسنده، که روز ۱۲ آذر به قصد خرید از مغازه محله خود در یکی از خیابانهای فرعی بزرگراه آفریقا از خانه خارج شده به منزل بازگشته است. دو سه روز بعد با پیدا شدن جسد محمد مختاری که قبل از مرگ شکنجه شده بود خبر ناپدید شدن محمد جعفر پوپنده، نویسنده و مترجم کتابهای متعدد در زمینه حقوق بشر، انتشار یافت جسد او به فاصله کمی از ناپدید شدنش پیدا شد. او نیز قبل از مرگ شکنجه شده پوپنده را با دست خفه کرده بودند. این اقدامات علاوه بر این که به طور آشکاری از سوی جناح ولی فقیه و جمعیت مؤتلفه بر علیه خاتمی و جناح ۲ خرداد بود، تلافی آبروریزی بر سر مذاکرات لاریجانی با نیک براون در آستانه انتخابات نیز بود که خط امامیها آن را به راه انداختند. در آن مذاکرات لاریجانی ضمن تقبیح اشغال سفارت آمریکا و فتوای قتل رشدی، آمادگی جناحی را که وی به آن تعلق داشت برای شرکت در طرحی مشترک با آمریکا و انگلیس برای تغییر اوضاع عراق اعلام کرده بود.

دست داشتن مأموران وزارت اطلاعات رژیم در این قتلها، با توجه به شیوه کار و سوابق جنایات آنان علیه روشنفکران، به ویژه ماجرای از پرده برون افتاده رسیده شدن فرج سرکوهی آتقدر روشن بود که همه نگاهها به وزارت اطلاعات دوخته شده بود. همچنین فرار از این

بقیه در صفحه ۶

یادداشت‌های پراکنده

بقیه از صفحه ۵

واقعیت روشن که منزل داریوش فروهر حتماً زیر مراقبت دائمی وزارت اطلاعات رژیم بوده است، برای رژیم ممکن نبود. شهادت مردم تهران و جوانانی که با اطلاع از این که حتماً دهها آدمکش و مأمور وزارت اطلاعات مراسم برگزاری تشییع جنازه را زیر نظر خواهند داشت، در مراسم تشییع او شرکت کردند و فریاد مرگ بر استبداد سر دادند و تعدادی از آنان توسط نیروهای انتظامی مضروب و دستگیر شدند و سپس شرکت آنان در مراسم تشییع و خاکسپاری مختاری و پوینده و شرکت در مجلس چهلم فروهرها و تظاهرات علیه رژیم، نامه ۵۰ تن از نویسندگان به ملت ایران و تاکید آنان بر مسئولیت مقامات رژیم در تکرار این رویدادها و تکلیف کردن به خاتمی که باید عوامل این جنایتها و جنایت‌های قبلی شناخته و به مردم معرفی شوند و او باید گزارش اقدامات خود را در این زمینه به مردم بدهد و بالاخره: اعتراضات و تظاهرات متعدد ایرانیان خارج کشور، سبب شد که رژیم نتواند این مسأله را در پس پرده با ساخت و پاخت بین دو جناح حل کند و این البته برای خط امامیها هم فرصتی بود که مسئولیت این جنایات را متوجه جناح مقابل کنند. در حالی که مسئولیت شخص خاتمی در این ماجرا به عنوان رئیس قوه اجرایی که وزارت اطلاعات یکی از وزارتخانه های دولت اوست و او به خوبی از ماهیت و عملکرد آن اطلاع داشته است، ماستمالی کردنی نیست. حتی بعد از شروع به کار خاتمی، خودسری عوامل اطلاعاتی - انتظامی رژیم در ماجرای محاکمه شهرداران مناطق تهران، که خود قربانیان این خودسریها و شاهدان زنده آن بودند، بر همگان آشکار شده بود. بازجویان به آنها گفته بودند: «اینجا همه را می ترکانیم... اینجا محضر خداست و دست او از آستین ما بدر آمده است... وکیل و قاضی مال فیلمهاست. از اینجا جنازه ات بیرون می رود. در این بازداشتگاه خیلی اتفاقات می افتد که بسیار طبیعی جلوه می کند. ممکن است شما ناخواسته خودکشی کنید» (مجله راه نو شماره ۲۱ - ۲۱ شهریور ۷۷) فرج سرکوهی هم که در آن نامه که در فاصله دو دستگیریش نوشته بود به خوبی عملکرد و دیدگاه گردانندگان وزارت اطلاعات رژیم علیه روشنفکران را تشریح و بر ملا کرده بود. حتی همین جناب حجت الاسلام والمسلمین دری نجف آبادی وزیر اطلاعات «سید مظلوم» در سفری به آمل در مرداد امسال در سخنانی در جمع «خانواده شهیدان» که در آن نماینده ولی فقیه و مدیر کل اطلاعات استان شرکت داشتند، «لینالها و قلم به دستان فاسد» را تهدید کرد و گفت: «روحانیت شکست ناپذیر است... در برابر جریانات مزدور فاسد و غیر دینی و قلم به دستان بی دین با قدرت می ایستیم» (رسالت ۱۲ مرداد ۷۷).

ملاحظه می کنید که قتل‌هایی که اتفاق افتاده، چقدر با تحقق دیدگاه وزیر اطلاعات رژیم منطبق است. خاتمی هیچ تلاشی برای تغییرات اساسی در وزارت اطلاعات نکرد در حالی که حتی آیت الله منتظری در آن سخنرانی در سال گذشته یادآور شده بود که تنها با تغییر وزیر، وزارت اطلاعات تغییر نخواهد کرد. البته «سید مظلوم» برای رفم به معنی دموکراتیزه کردن این رژیم سرکوبگر نیامده است. چون اولاً با چسبیدن به حکومت مذهبی آنها از نوع ولایت فقیه، هیچ رفم واقعی در عمل صورت نخواهد گرفت. چون اولین و

اساسی ترین اقدام در این زمینه که در عین حال خرجی هم ندارد به رسمیت شناختن آزادیهای فردی و اجتماعی شهروندان، از جمله آزادی پوشش و امنیت حریم خانه و آزادی قلم و بیان است. اینها در دولت خاتمی هیچ تغییر محسوسی نیافته و وزارت ارشاد خاتمی از اجازه انتشار نشریه به کسانی چون دکتر پیمان که هم حامی او، هم مسلمان است، نمی دهد. با این حال خط امامیها و خاتمی به این نتیجه رسیده اند که ادامه سرکوب افسارگسیخته به انفجار مهیبی خواهد انجامید که نه از تاکت نشانی خواهد ماند و نه از تاکت نشان. علاوه بر آن بیگانگی، روزافزون نسل جوان را هم با این رژیم و معیارهای ارزشی آن می بینند، اما جناح‌ها را این را نمی بیند و هنوز مسأله سوت زدن و کف زدن را هم می خواهد با سرکوب ممنوع کند. با این ملاحظات است که جناح خاتمی می خواهد امور شکل «قانونی» پیدا کند.

خودداری از اطلاع دادن به مردم

بعد از اعلام دستگیری چند تن در ارتباط با ماجرای قتل‌های اخیر هیچ خبری جز احاله پرونده از دادرسی تهران به دادرسی نظامی انتشار نیافت. بالاخره روزنامه سلام که صبح منتشر می شود، در روز ۱۵ دیماه در مقاله بی دست داشتن عوامل اطلاعاتی رژیم در این قتلها را افشا کرد و خواستار آن شد که برای «حفظ اعتماد متقابل مردم و رئیس دولت»، واقعیتها با مردم در میان گذاشته شود و خطاکاران تنبیه شوند و مدیران اگر مطلع بوده و پیگیری نکرده اند مورد مؤاخذه و مجازات قرار گیرند و اگر بی اطلاع بوده اند، معزول شوند. سلام تاکید کرد مهمترین مسأله «یافتن ریشه فتنه» است. و یادآور شد که «بسیار ساده انگارانه است که موضوع قتلها مجرد و بی ارتباط با سایر حوادث خشونت بار سالهای اخیر دیده شود». در پی انتشار این مطلب که امری غیر منتظره بود، اُشب وزارت اطلاعات رژیم با صدور اطلاعیه بی خبر دستگیری شبکه پی را داد که مرتکب قتل‌های اخیر شده اند. وزارت اطلاعات اظهار تأسف کرد که «معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس و کج اندیش و خودسر» آن وزارتخانه که «بی شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده اند، در میان آنها وجود دارند». روزنامه سلام کمترین سو، ظنی به عوامل خارجی اظهار نکرده بود. دو هفته قبل از افشاکری سلام، روزنامه صبح امروز که توسط حجاریان از جناح خاتمی منتشر می شود، در مقاله بی با عنوان چه کسانی از قتلها سود می برند، با طرح سؤالات متعددی، سعی کرد نشانی منشاء این قتلها را بدهد. سؤالاتی از جمله این که «چه کسانی به اشتباه بر این باورند که دولت در مسیر تجدید روابط با آمریکا گام برمی دارد و هر گونه توفیق دولت در این زمینه را مغایر منافع خویش ارزیابی می نمایند و از این رو از نتیجه قتلها که همانا خدشه دار شدن اقتدار جهانی دولت در محافل دیپلماتیک است، سود خواهند برد؟»، نشانی سرمقاله های رسالت و موضعگیریهایی جناح شکست خورده را می داد.

تقدم افشاکری روزنامه سلام بر اطلاعیه وزارت اطلاعات بیانگر مقاومت‌هایی از سوی جناح رقیب خاتمی که بر آن وزارت خانه تسلط دارد در اعلام دست داشتن عوامل آن وزارتخانه در قتلها می توانست باشد، اما افشاکری روزنامه سلام، آنها را ناگزیر از اعتراف به واقعیت کرد. هفته پیش از افشاکری سلام، همین

روزنامه در شماره ۲۴ آذر از قول حجت السلام کدیور از طرفداران خاتمی نوشت که دری نجف آبادی پانزدهمین انتخاب خاتمی برای وزارت اطلاعات بود که مورد پذیرش جناح راست که اکثریت را در مجلس قرار دارد گرفت، یعنی آنان قبل از معرفی نجف آبادی، ۱۴ نفر را که خاتمی پیشنهاد کرده بوده، یکی پس از دیگری همه را رد کرده بودند.

جدال جناحی و کسب امتیاز

روزنامه رسالت، در واکنش به مقاله افشاگرانه روزنامه سلام، در شماره ۱۶ آذر، آن روزنامه را به شدت مورد انتقاد قرار داد و نوشت: «متمم کردن یک نهاد و یا مسئولین آن توسط روزنامه سلام و حتی دعوت به استعفا و امر به مجازات آن، مانند آن است که سرخ کلیه ترورهایی که تاکنون در جمهوری اسلامی صورت گرفته است، مانند ترور شهید بهشتی و نیز ترور شهید رجایی و با هنر را در درون حزب جمهوری اسلامی و نخست وزیری و ترورهای بعدی که در دادستانی و در جاهای دیگر صورت گرفت، فقط در آنجا جستجو کنیم». این روزنامه یادآور شد که «در ترور شهید باهنر و شهید رجایی علیرغم این که سرخهای روشنی از دخالت برخی وجود داشت [تحقیق] در زمان حضرت امام (ره) متوقف شد...». روزنامه رسالت که سخنگوی جناح‌ها را بازاری است. به نظر می رسد پیام درز گرفتن ماجرا را به جناح رقیب می دهد و پیداست که از افشاکری روزنامه سلام سخت برآشفته است. رسالت این امر را به صراحت در این جملات بیان کرده است: «نکته مهم در تحلیل روزنامه سلام این است که قبل از اعلام رسمی مقامات مسئول و حتی قبل از برگزاری محاکمات و دفاعیات متهمین، نظام و مسئولین آن را متهم کرده است، یعنی همان چیزی که از بوقهای اجنبی و اطلاعیه های ریز و درشت معاندین می شنویم».

سیاست حذف و سرکوب و انحصار طلبی، ویژه گی رژیمی است که خمینی با ملاحظه کردن انقلاب سال ۵۷ پی ریزی کرد و حالا کم کم داس مرگ دارد در بین خودشان هم به کار می افتد. اگر رویدادهای دوره انتخابات را از نظر بگذرانیم، می بینیم که شدت اختلافات دو جناح و طمع جناح بازاری چیزی نیست که در قالب قانونگرایی قرار بگیرد. آیت الله مسعودی از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم شرح داده بود که زمانی که هنوز کسی رسماً خود را کاندیدای ریاست جمهوری نکرده بود و تنها اسمی از ناطق نوری و میرحسین موسوی برده می شد، یک روز چند نفر از هیأت مؤتلفه بدون قرار قبلی به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مراجعه کردند و گفتند: «هیأت مؤتلفه پس از بحث و گفتگو به این نتیجه رسیده و به اتفاق رأی داده اند که از جناب آقای ناطق نوری پشتیبانی کنند و ایشان را به عنوان رئیس جمهور معرفی نمایند زیرا خطر از طرف میرحسین موسوی احساس می شود، شاید سؤال برود و در این رابطه داد سخن دادند» (سلام ۷ اردیبهشت ۷۶) به گفته آیت الله مسعودی یزدی رئیس قوه قضائیه و آیت الله استادی به شدت با نظرات او و آیت الله امینی مبنی بر بی طرف ماندن جامعه مدرسین و تنها تشویق مردم به شرکت در انتخابات، مخالفت کرده بودند. به هر حال جامعه مدرسین از ناطق نوری

دموکراسی مستقیم مردم

- کریم قصیم

توضیح نبرد خلق: مسأله انتخابات «شوراهای اسلامی» بار دیگر اهمیت مسأله شوراهای را در مقابل جامعه قرار داده است. شوراهای از جمله خواسته‌های نیروهای مترقی در آستانه انقلاب بهمن ۵۷ بوده است. مقاله زیر سرمقاله روزنامه آیندگان در ۴ بهمن سال ۱۳۵۷ بوده است که نبرد خلق نظر به اهمیت مسأله شوراهای و آگاهی خوانندگان خود که در جریان رویدادها و بحثهای آن موقع نبوده اند، مجدداً آن را چاپ می کند.

* * * * *

بخش بزرگی از کوششهای تبلیغاتی ارتجاع جهانی و کارگزاران بومی آنها صرف پخش و تبلیغ این افسانه کهنه می شود که گویا زندگی اجتماعی زحمتکش به طور مطلق به وجود اربابانی حکمران و قانونگذار. مجری نظم و آرامش نیاز دارد و تضعیف و محو مراکز قلدنمنشی و انتظامی، نظیر وزارتخانه های گوناگون، کلانتریها و پاسگاهها و مراجع قضایی گوش به فرمان استبداد، به معنای نفی نظم و آرامش و آسایش است و امنیت حقوقی و عمومی محیط را تنها جمع خاصی به نام «ساموران» به سرکردگی کسانی به نام وزیر و مدیر کل و رئیس می تواند برقرار کند. این تبلیغات مسموم مدت‌های طولانی به زحمتکشان حفته کرده است که اداره و رتق و فتق امور جاری و عبادی نیز محتاج کارشناسان عجیب و غریب، تافته های جداافتاده و صاحبان مدارک و مناصب می باشد و مردم کوچک و بزرگ و جوانان را در این عرصه ها جایی نیست. جار و جنجال هم که هر از چند گاه تحت عنوان «سپردن کار مردم به دست مردم» راه می افتد. عملاً جز عوام فریبی و ظاهر سازی برای تخفیف ناراضایی مردم عاصی هدفی ندارد. در دوره «نظم و آرامش» مطلوب ارتجاع همدگی وسائل ارتباط جمعی بیشترین امکانات خود را صرف شرح و توصیف اقدامات وزیران و وکیلان و صاحب منصبان می کنند. روزمره زحمتکشان شهر و روستا، جوانان و نوجوانان، چگونگی گردش امور در اعماق اجتماع، اینها همه حوادثی بی اهمیت و جزئی و جریانی بدیهی تلقی می شوند و اگر اشاره بی نیز به آنها شود. عمدتاً به خاطر آن است که این یا آن مقام دولتی در آن دست دارد و لابد هر کاری هم انجام گیرد از صدقه سر وزیر و والامقامی صورت می پذیرد! پخش پیوسته یک چنین خزعبلات رئیس و دولت پرستانه یی برای قبولاندن سیستم ترتب مدارج و در نهایت هرم استبدادی است که سرپایش به حکم و اراده خودکامه یی خونریز وابسته است و کلیه حقوق و دستاوردهای مردم چونان عطا‌های سلطان و صدراعظم به رعایا و مرئوسین جلوه گر می شود: ما به مردم آزادی دادیم، ما به مردم فلان حق را عطا کردیم و ... ضابطه اصلی چنین دستگاه قدر قدرتی غصب تمام امکانات قانونگذاری، دادگری، اجرایی و ارتباطی از اقتدار و طبقات زحمتکش و تمرکز این ابزار و اهرمهای اجتماعی به قالب همان هرم استبدادی است. امور جاری نیز به اتکای اصل منحط فرماندهی از بالا و اطاعت بی چون و چرا از پایین حل و فصل می شود. همین مکانیسم است که به تمبیر «المأمور معذور» می انجامد. روابط ناشی از این نظام استبدادی پیوسته بر نوعی بزرگ مالکی یا سیادت قهری بر وسائل تولید مبتنی بوده است. گاه چون در نظام دیرپای آسیایی مالکیت دولت و شاه بر کل زمین و آب، و

گاه سیادت دولت فاشیستی و نظام پلیسی بر عظیم ترین بخش سرمایه جاری. در ایران امروز سرمایه داری دولتی زیر سلطه امپریالیسم تکیه گاه عمده اقتصادی چنین نظام استبدادی است. لیکن بحرانهای ناشی از همین سرمایه داری و سیاست سرکوب پلیسی و مسخ و منته کردن فرهنگ مادی و معنوی جامعه، سرانجام واکنشی عصبان آمیز و آشتی ناپذیر برانگیخته است. پیش از این، در دوره تیره سرکوب و سکوت، دلاورترین جوانان خلق با مایه جان خود مشعل آزادیخواهی را فروزان نگه داشتند و دیری نپایید که مقاومت علیه اختناق چون شورش عظیم بر دستگاه استبداد بالا گرفت و فریاد ضحاک بر خاک همه جا گیر شد. اینک به همت این شورش بی همتا و قاطع، شیرازه آن دولت قساوت و انحطاط و فساد از هم گسیخته است. مردم فهمیده اند که رسیدن به آزادی و دموکراسی مستلزم پیکاری سخت و طولانی علیه تمامی این بناهای خودکامی است و با سرکشی همه جاگیر و نافرمانی از فرماندهان و فرمانهای دولتی، اولین سنگهای بنای دموکراسی مردمی را استوار کرده اند. نبرد اجتماعی مردم بی باک و متحمل ما تاروپود این دستگاه سقاوت و بهره کشی را متلاشی کرده و به همراه خرد شدن دستگاه حکومت، اجبار و احتیاج دیرینه مردم به مراجع دولتی جای خود را به گرایشی عمیق و وسیع و بالنده به سوی راه و رسمهای آزاده در تمام عرصه های زندگی داده است. مردم ما در اوج جنبش آزادی خواهانه کنونی اشکال نوینی از سازماندهی و سازمانیابی را متناسب با نیازهای موجود و منطبق بر روح همبستگی پیکارجویانه خود یافته و به انجام آن همت گمارده اند. در همان هنگام که «نخست وزیر» از طریق مصاحبه های رنگارنگ وعده طاروس آزادی به مردم می داد، زحمتکشان و به ویژه نسل جوان بت شکن ما با به دست گرفتن امور خود، روشن و بی تکلف رای اعتماد به مراجع مستقیم قدرت و آزادی خود ساخته شان دادند: به انجمنهای محلی، به شوراهای کارکنان و اداره و مدرسه و دانشگاه و به نمایندگان شریک در پیکار. مردم ما در حین این شورش عظیم بر استبداد دولتی، به پایه ریزی بنای دموکراسی مستقیم، رویار و آشکار خود پرداخته اند. مردم دیگر هیچ نوع استبداد و انحصارطلبی و قلدنمنشی را پذیرا نیستند. رک و راست دیگر قیم و آقابالاسر نمی خواهند بلکه انجمنها یا شوراهای مردمی را طالبند.

شوراهای مردمی نوعی شکل سازمانیافته خودگردانی و خودیاری به منظور اداره و حل و فصل امور به دست خود مردم می باشد. این شوراهای در حالت انقلابی کنونی عملاً مردم را از دستگاههای جبار و زورگوی دولت بی نیاز کرده و اعتماد و اتکای ایشان را به نیرو و توان خود، به آنها بازگردانده است. این واحدهای قدرت مستقیم خلق، نطفه های نوین سازمانیابی به شمار می روند. در تاریخ تمام اشکال سازماندهی و رتق و فتق امور خصلتی گذرا دارند و متناسب با شرایط و اوضاع جامعه و حکمرانی خاص طبقاتی پدید می آیند و به اعتبار و اتکای مناسبات تولیدی به ساختارهای مسلط بر جامعه مبدل می گردند. در این شرایط که به همت نهضت شورش مردم، هرم استبداد از هم گسیخته، نمونه های کهنه و فرسوده تشکیلات استبدادی نیز از کار افتاده و بی ثمر گردیده و بر ویرانه های آن مردمی مبارز، برای سازماندهی نوین و دموکراتیک شرایط زندگی و کار خود به پا خاسته اند. همواره در حالت بحران عمومی جامعه و شرایط بالقوه جنگ داخلی، ترتیب و تمشیت امور عمومی مانند ترافیک، تهیه و پخش ارزاق، پوشاک و

سوخت و غیره در هر منطقه و محل به دوش نیرویی می افتد که حامل قدرت اجرایی و به ویژه حمایت مردمی است. هم اکنون در غالب شهرهای بزرگ و کوچک میهن ما این قوای مردمی اند که عهده دار حل و فصل امور جاری گردیده و اشکال سازماندهی متناسب با نیازهای خود را نیز پیدا و بنا کرده اند. به خلاف شیوه های استبدادی حکومتیهای ضحاک، راه و رسم شورایی تصمیم گیری، تقسیم و اجرای کارها به شیوه جمعی و توسط خود مردم و به صورت گردشی و تعویض مداوم وظایف و امور انجام می گیرد. شوراهای هر کجا که ایجاد شده اند، شیوه مذموم انحصار اطلاعات و دانستنیها را که از کهنه ترین ابزار استبداد برای تحمیل مردم است به دور انداخته اند، با طرح مسائل در حضور همه و به ویژه جوانان سهیم در پیکار، جمع را به چم و خم امور آشنا می کنند و کاستیها و تواناییهای موجود را به اطلاع عموم می رسانند و در یک روند بررسی آشکار و همه جانبه دستجمعی، با تصمیم و اجرای جمعی، اصل دموکراسی مستقیم مردمی را جایگزین اصل استبدادی فرمانروایی استوار سازی می کنند. در متن این شکل و شیوه نوین سازمانیابی است که تناقض فرمان و مجری رو به زوال می رود و از خودپیکانگانی انسان در عرصه تشکیلاتی رفته رفته رفع می شود. در بطن همین شوراهای مردمی است که اصل تفاهم و تحمل نظرات گوناگون جایگزین اصل تحمیل کننده و استبدادی «یک نظر و سپس هر که با نیست دشمن ماست» می گردد. رویه شورایی و احترام به تنوع نظرات مترقی و مردمی، روابط بین فرد و جمع را به کلی دگرگون می کند. فرد دیگر نمی تواند بر شخصیت و استعدادها جمع تسلط یابد، جمع نیز ابتکارات و شکوفاییهای فردی را منکوب نمی کند. ترغیب و تشویق می کند. هویت فرد در حین اجرای تکالیفی که از جمع سرچشمه گرفته، شکوفا می شود. از این رو است که، در رویه شورایی قوه جمع به پالندگی تواناییهای افرادش متکی است و شکرایی دیگر دارد. این شیوه تضعیف کننده فردگرایی خودپسندانه و توانبخش زندگی جمعی است. برخلاف سیستمهای سنتی که در آن فرمانروایان امور به همه چیز از دیدگاه رهنمودها و طرحهای «آخرین مدل» امپریالیستی می نگرند و هر طرح استثمارگرانه و هر برنامه منحطی را چون کالای وارداتی پیاده می کنند و به گردونه بخشنامه ها می اندازند، شوراهای از نیاز مردم حرکت کرده و براساس احتیاجات و تواناییهای خود برنامه ریزی می کنند. از این رو دگماتیسم و خشک مغزی نمی تواند جلوی شکوفایی اندیشه های بهتر و کارتر را بگیرد و وحدت بین نیاز و راه حل رفته رفته کسب می شود. وجود نظرات و پیشنهادات گوناگون در شوراهای - صرف نظر از اصل تنوع راه حلها برای هر مسأله - از ترکیب طبقاتی و گوناگونی لایه های اجتماعی این شوراهای ناشی می شود، اما از آن جا که این گونه تناقضات خاص در معرض دید و آزمایش همگانی قرار دارند و کم و کیفشان در حین عمل و به اتکای اصل همبستگی مطرح می شوند، راه حل ویژه خود را به زودی پیدا می کنند. در اینجا دیگر احتیاجی نیست که برای تعویض برنامه و تصویب نامه بی ماهها و گاه سالها در انتظار به کار افتادن «پرونده مربوطه» در فراز و نشیب هفت خان رستم بوروکراسی معطل ماند. هر مشکلی که پیش آید در انجمن محلی و شورای محل کار افراد ذینفع طرح و بررسی و در صورت امکان مشکل گشایی می شود و اگر نیاز افتاد به شوراهای

یادداشت‌های پراکنده

بقیه از صفحه ۶

حمایت کرد و با تهدید و فشارهایی از سوی جناح بازار به رهبری هیأت مؤتلفه به میرحسین موسوی که علنی نشد، وی را وادار به کناره گیری از انتخابات کردند.

در مورد خاتمی هم از بهم زدن سخنرانیهای وی توسط الله کرم و حزب الله تا برنامه ریزی راه انداختن کاروان شادی در شب عاشورا با عکسهای از خاتمی و تهیه نوار ویدئویی از آن، تا تبلیغات کسانی مثل آیت الله جنتی که در یک سخنرانی در قم رأی به ناطق نوری رأی به قران دانسته بود و یک روحانی که روزنامه سلام از او نام نبرده بود در یک سخنرانی در سپاه پاسداران رأی به ناطق نوری را رأی به حسینیان و رأی به خاتمی را رأی به یزیدیان دانسته بود، سرمقاله روزنامه رسالت ۳۱ اردیبهشت در آخرین مهلت تبلیغاتی به قلم کاظم انبارلویی که ناطق نوری را کاندیدای همه نیروهای انقلاب و رقیب او را کاندیدایی دانسته بود که دشمن و ضد انقلاب و «همه کفر پشت سر او ایستاده است»، همه از شدت غیر قابل کنترل تضادها و اختلافات آن روزها حکایت می کرد. بعد از روشن شدن نتیجه انتخابات جناح شکست خورده بدون پرده پوشی عزم خود را برای بهم ریختن اوضاع با توسل به خشونت، با نوشتن مطالبی در رسالت برای تحریک بسیجیان در حمله به دختران و پسران در پارکها و خیابانها نشان می داد. به عنوان نمونه به مطلبی در روزنامه رسالت ۱۰ شهریور ۷۶ می شود اشاره کرد که نویسنده هشدار داده بود خطر لحظه به لحظه نزدیک می شود و از بسیجیان و «خواهران برادران حزب الهی»، و شهید داده می خواست با یک «حرکت توفنده» جلو «تکثیر جنود شیطان» را بگیرند. همان وقتها من با اشاره به این مطالب نوشتم که این مطالب «بوی خون می دهد» (ایران زمین شماره ۱۵۴، ۷ مهر ۷۶). بالاخره جناح بازاری مورد حمایت ولی فقیه بیشتر از این نتوانست تحمل کند و خونریزی را شروع کرد. حتی در اوایل آغاز به کار خاتمی شایعه احتمال ترور او انتشار یافته بود.

خاتمی تا قبل از این قتلها در برابر جناح رقیب موضعگیری نکرده بود و عقب نشینیهای او در برابر جناح مقابل، حامیانش را به انتقاد از او واداشت. اصطکاک که خاتمی از آن اجتناب می کرد به هر حال پیش آمد و سخنان او در روز ۱۶ آذر نه تنها اصطکاک بزرگی بین او و جناح مقابل بود بلکه او از چند خط قرمز گذشت، با وضعی که اکنون پیش آمده، اگر خاتمی و خط امامیها به تهاجمی تمام عیار دست نزنند هم چوب خواهند خورد، هم پیاز را و هم باید جریمه بپردازند. یعنی هم حامیان خود را از دست خواهند داد هم باید خاتمی باز هم به جناح رقیب امتیاز بدهد و جریمه هم این است که اگر جناح بازار و خامنه ای بدون دریافت ضربه اساسی از این ماجرا بیرون بیاید، اگر مسأله عدم کفایت خاتمی که قبلا هم کسانی از جناح رقیب مایل به طرح آن بوده اند، به طور پیگیر و جدی مطرح نشود، رد صلاحیتش برای دور

دوم (در صورتی که خودش را هم ترور نکرده باشند و او برای دور دوم کاندیدا شود)، حتمی خواهد بود. اما احتمال نوعی مصالحه را هم در شرایط کنونی نباید از نظر دور داشت چون نگرانی بهم ریختن وزارت اطلاعات، که هر دو جناح به «مجاهدتهای خاموش سربازان گمنام امام زمان» شاغل در آن، احتیاج دارند، برای هر دو جناح وجود دارد. حالا باید دید آن «ثمر شیرین» که خاتمی در سخنرانی روز ۱۹ رمضان (جمعه ۱۸ دی) گفت می خواهد از این جنایات وحشیانه وزارت اطلاعات بچینند چیست و چه امتیازاتی به بهای خون بیگانهان و چهره های فرهنگی مردم ایران از خامنه ای و جناح رقیب خواهد گرفت.

فشار برای اعزام یک هیأت بین المللی به ایران برای تحقیق در این زمینه و نیز فشار به روی رژیم برای اعلام اسامی و مشاغل دستگیرشدگان و محاکمه علنی و پخش تلویزیونی آن مثل دادگاه کرباسچی می تواند، روشنگر حقایق بیشتری از جنایات پشت پرده رژیم باشد و شاید سبب شود که محدود کردن دامنه جریان، از کنترل رژیم خارج شود.

من شخصا فکر نمی کردم روزی وضع به گونه یی شود که قبل از سرنگونی رژیم، افرادی از آدمکشان وزارت اطلاعات، در ایران دستگیر و محاکمه شوند. دهمین سالگرد تاسیس رژیم، با ضربه خفت بار پذیرش آتش بس و جام زهر سرکشیدن خمینی به مناسبت آن همزمان شد، پی آمدهای آن که انتقادات مقالات درجه اول رژیم از ادامه جنگ و به ویژه انتقادات منتظری از کشتار زندانیان سیاسی را همراه داشت، سبب عزل منتظری از جانشینی خمینی و نیز صدور حکم قتل سلمان رشدی از سوی خمینی برای تحکیم موقعیت خودش شد که اگر چه مسکنی بود برای بحرانی که رژیم دچار شده بود، اما خود مسائلی آفرید که هنوز بعد از ده سال راه خروجی از آن برای رژیم پیدا نشده است. حالا در بیستمین سالگرد تاسیس رژیم و در آستانه «دهه مبارکه فجر» و نزدیک بودن «یوم الله» ۱۲ فروردین، ما شاهد مجازات چند تن از جنایتکاران توسط همکاران خودشان خواهیم بود. گرچه عواقب این مسأله برای رژیم بسیار دامنه دار خواهد بود، اما این ماجرا به هر نحوی که تمام شود. سائیدگی بیشتر دستگاه سرکوب رژیم را به همراه خواهد داشت و در مجموع به نفع مردم و رشد اعتراضات اجتماعی است اما باین حال برای برچیده شدن این رژیم سرکوبگر تلاش بیشتر و همبستگی ملی بر علیه آن لازم است. عاملی که در رویدادهای اخیر تأثیر خود را نشان داد.

۱۱ ژانویه ۹۹

تصحیح اشتباه

با پوزش از خوانندگان، در شماره ۱۶۳، در متن مصاحبه محمد مختاری در دو جا کلمه روزمره گی، روزمرگی نوشته شده بود، که بدین وسیله اصلاح می شود.

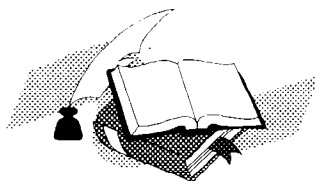
دموکراسی مستقیم مردم

بقیه از صفحه ۷

سطح بالاتر محول می گردد. بدیهی است که کارشناسان و اهل فن نیز در این واحدهای دموکراسی مستقیم شریکند و بدون داشتن حق ویژه در راهنمایی زحمتکشان و تعالی دانش جمع می کوشند. بدین ترتیب جدایی و شکاف عمیقی که از دیرباز میان اهل فن از هر رشته و عامه مردم پیدا شده و ادامه یافته و منبع بسیاری از امتیازات مالی و سلسله مراتب اجتماعی شده است، اندک اندک رو به زوال می رود. البته چنین روندی همواره مشروط به تداوم انقلاب اجتماعی است و به همراه آن است که جدایی بین اقتصاد و سیاست، بین تولید و مصرف، کار فکری و بدنی، رفته رفته کم شده و سرانجام رو به زوال می رود. مردم آهسته ولی پیوسته به جوهر امور تولیدی، توزیعی، اداری و آموزشی پی می برند و از پیچ و خمها و ظرافتهای آشکار و پنهان مسائل سرد می آورند. همین روال است که ریشه های هرگونه استبدادمنشی و اقتداری را به تدریج می سوزاند و مردم را به آستانه آزادی و رهایی نزدیک می کند. قابل تاکید است که حفظ و توسعه آزادیها و حقوق به دست آمده و تقویت دموکراسی مستقیم امری نیست که از سوی افراد و رهبران برجسته و یا انقلابیون ویژه پی شدنی باشد. این مهم در گروی تلاش و کوشش همه مردم است. تکامل بعدی چنین رویه یی دخالت در سازماندهی تولید و توزیع نعمات و فرآورده ها و اداره امور آموزشی توسط شورای کارکنان و آموزنگان هر مؤسسه است. برگزیدگان این شوراها در پیوند با یکدیگر و با ایجاد هماهنگی در امور خود چه در محله ها و چه در محل کار و آموزش، به چنان درجه یی از سازماندهی جمعی دست می یابند که ضرورت بقای حکومت متمرکز و امر و نهی مراجع آن را به حداقل ممکن تنزل می دهند.

با گذشت زمان و در طی پیاده کردن برنامه هاست که کارگران به اعتبار ویژه گیهای طبقاتی خود، توانایی و قاطعیت ویژه یی در امر پیشبرد و به ثمر رسانی این ارگانهای دموکراسی مستقیم مردمی نشان می دهند و عملا همبستگی میان کارگران و سایر اقشار و طبقات مردم مستحکم تر می شود و گرد طبقه کارگر هاله یی عظیم از سایر زحمتکشان حلقه می زند. طی همین پروسه پیکار اجتماعی به راه و رویه شورایی است که اکثریت زحمتکش به سوی تعالی کیفی جامعه پیش می رود. روشن است که مردم در ضمن عمل به برنامه شوراهای خود متوجه تناقض و ناسازگاری چنین شیوه یی دموکراتیک با نهادهای انحصاری زیربنای تولیدی گردیده و به موانع و سدهای پی در پی که آن زیرساخت انحصاری پیش پای این نظام دموکراتیک می کشد پی می برند و در جریان کشمکشها و درگیریهای مداوم با طبقه متخاصم و ابزار سرکوبش، به ضرورت رفع و نفی مناسبات تولیدی حاکمه پی می برند. به این سان رویه شورایی و رسیدن به نظام شوراهای مردم راه رهایی استثمارشدگان و ستمدیدگان از سیطره استثمار و جبر حکومتی است.

۴ بهمن ۱۳۵۷



همبستگی روشنفکران فرانسوی

نقد فیلم -

طلاق به سبک ایران

منبع: نیویورک تایمز
نویسنده: استیون هولدن
تاریخ انتشار: ۹ دسامبر ۹۸
نقل از بولتن خبرگزاری ایران زمین



فیلم مستند و به طور فوق العاده خودمانی طلاق به سبک ایران ساخت کیم لانگینوتو، که اکثراً در محل یک دادگاه طلاق کوچک ولی شلوغ در تهران فیلمبرداری شده است، به یاد آدم می اندازد که اختلافات خانوادگی هیچ حد و مرز جغرافیایی نمی شناسد. تنها آنچه که فرق می کند قوانینی است که به زوجها اجازه می دهد که به وصلت اسفناک خود پایان دهند.

در ایران، زمانی که یک زن خواهان طلاق می شود، تنها دلیل قانونی محکمه پسند، جنون، ناتوانی جنسی، و یا ناتوانی مالی شوهر می باشند. اگر شما تصور می کنید که زنان ایرانی، در پیروی از تعلیمات اسلامی، گرایش به خاموش ماندن، و گوش به فرمانهای سروران و صاحبانی که باهاشان ازدواج کرده اند می باشند، اشتباه می کنید. در فیلم زانی نشان داده می شوند که در حالی که زیر چادرشان اخم و ترشروبی می کنند، دارند تقاضای طلاق می کنند. آنها همسران عصبانی، ناخرسند و کاملاً مدرن کلامی هستند که زمانی که دارند در مورد وضعیت اسفناکشان صحبت می کنند، حرفشان را صریح و کامل بر زبان می آورند. حتی در عین شرمساری در نگاه شوهرانشان، این زنان می توانند بسیار رک و صریح در مورد مشکلات مربوط به روابط جنسی شان صحبت نمایند.

اما از آنجایی که جنون یکی از معدود دلایل محکمه پسند برای طلاق است، شهادت آنها غالباً این جور به نظر می رسد که انگار خصومت شوهرانشان، اگر اندیسمان و مبالغه شده تا در قالب تعریف حقوقی بگنجد. این اما به این معنی نیست که زانی که در کانون این فیلم قرار دارند، حق و دلیلی ندارند که از ازدواجهای از پیش ترتیب داده شد و بدون عشق با مردانی که به نظر می رسند غالباً بی بخت و اقبال باشند، به فرط استیصال برسند. مشتق زنی را در نظر بگیرید که شوهرش یک فرد ذاتاً حسود و محدودکننده ای می باشد. بعد از این که او وضعیتی را تصویر می کند که در آن وی عملاً یک زندانی در داخل خانه خود بوده (وی حتی حق ندارد که تماسهای تلفنی شخصی بگیرد) قاضی دادگاه به آرامی وی را ارشاد می کند که خود را برای همسرش جذابتر نماید و با وسوسه دل او را به دست آورد. مورد بعدی، قضیه زنی به نام زیبا می باشد. که او زیر بیست سال سن دارد. در سن ۱۵ سالگی با مردی که ۳۷ سال سن داشت ازدواج نمود. یک سال پس از ازدواجشان، او بحث می کند که در آن زمان وی بیش از حد کم سن و سال بوده که عواقب ازدواجش را پیش بینی نماید. حالا در داخل رابطه بی قفل شده که به لحاظ فیزیکی ارضا کننده نیست و از جهت دیگر نیز مستاصل کننده است چرا که همسرش به وی اجازه نمی دهد که به مدرسه برگردد.

حدود ۳۰ روشنفکر و هنرمند فرانسوی خواستار ایجاد یک کمیسیون تحقیق بین المللی به منظور روشن ساختن حقایق مربوط جنایاتی که تعداد زیادی از نویسندگان در ایران طی دو سال اخیر قربانی آن بودند گردیدند. امضا کنندگان در یک نامه حمایت از نویسندگان و روشنفکران ایرانی بر این باورند که شیوه تازه حذف نویسندگان (مفقودالامر شدن و سپس کشف جنازه) نساینگر شروع پروسه ای است که طی ۶ سال در الجزایر خون بسیاری از کسان را بر زمین ریخته است. آنها بر این عقیده هستند که متحد ساختن تمام نیروها جهت جلوگیری از الجزیره شدن ایران قیل از آن که خیلی دیر شود ضروری است و از تمامی دولتها و تمامی نهادهای اروپایی می خواهند که با تمام وسائل قانونی رژیم ایران را وادار به احترام به حقوق بشر و تضمین شهروندان خود را بکنند. در بین امضا کنندگان این اسامی به چشم می خورد، بدون این که فهرست کامل باشد: ژاک درهما، رئیس دیده، ادگار مورن، برتران تاورنیه، مارن کارتیس، کلود شاپرون، دانیل گلدنبرگ و پاتریس نزان.

خوش است

ح. اصلانی

در کنار شمع سوختن. چه خوش است
سرود عشق گفتن چه خوش است
چون گل. پژمرده به ایام خزان
به پاک پژمردن و مردن چه خوش است
چو پروانه به گرد گل و هم شمع
به گرد راهی وزیدن چه خوش است
مثل گل که به شبنمی می گیرد
به یاد عشق یار نالیدن چه خوش است
چون بلبل بنشسته روی گل
ترانه آزادی به نغمه را چه خوش است
رزم و طنازی و سوختن برایش
به ز سکوت، عهد و وفا را چه خوش است
همچو طوفان ز خشم توده ها
سوی درخیم تازیدن چه خوش است
به یاد شهیدان خلق و حماسه دلبران
هم در ره صلح نوشتن را چه خوش است
دایم بایست به رزم، سوختن و پژمرد
پژمردن و سوختن درین ره چه خوش است

شعر تازه

ب. پرستو

بیا دوباره
با سلام تازه
با هم آشنا شویم
در امتداد کوچه های شهر تازه رها شویم
به جشنهای تازه رویم
و گلهای تازه زندگی را دوباره ببوییم
و حرفهای تازه بگوییم
بیا که دفتر عاشقان تاریخ کهنه را برگ تازه دهیم

زیبا در تلاش برای پیدا نمودن یک مفر حقوقی از دادگاه سؤال می نماید که سن قانونی برای ازدواج یک دختر در ایران چقدر است و به او گفته می شود که سن بلوغ است که این می تواند حتی به ۹ سال برسد. به نظر می رسد تا زمانی که شوهرش خواهان مزدوج ماندن با او باشد، زیبا در دام این ازدواج گیر افتاده است. پیچیده ترین مورد مربوط به مریم، زن جوان و پرجوش و خروشی است که به صورت موفقیت آمیز از همسر اولش جدا گردید تا به خاطر عشق با مرد دیگری ازدواج نماید. او که حالا ادعا می نماید شوهر اولش نسبت به دختر خردسالشان بی توجهی می کند، در پی به دست آوردن حق سرپرستی دخترش که به موجب قانون به طور اتوماتیک در اختیار شوهر قرار می گیرد، می باشد.

مریم، التماس، رجزخوانی و گریه زاری می کند و بدور از چشم دوربین حتی به طور فیزیکی به شوهر اولش حمله می نماید. او اوراق دادگاه همسرش را پاره کرده و با گفتن این که خود وی مقصر این کار بوده، به دادگاه دروغ می گوید. دختر خیلی کم سن و سال منشی دادگاه، ناظر تمامی این اغتشاشها می باشد. بعد از این که یک جلسه دادگاه تمام می شود، این دختر خردسال خوش سر و زبان از صندلی پدرش بالا رفته و با لحن توییح کننده ای یک شوهر خیالی را خطاب قرار می دهد و از او سؤال می کند که چرا این قدر با همسرش بدرفتاری می نماید. زمانی که از او سؤال می شود که آیا امیدوار است روزی ازدواج نماید، وی می گوید نه، چرا که می داند که شوهر جماعت از چه قماشی است. بعد از تماشای این فیلم مستند، بدون شک افراد بسیاری در تنفر وی از نهادی که در ایران می تواند این چنین بی رحمانه نسبت به زنان بی عدالت باشد، سهم می باشند.

درگذشت ابوالفضل قاضی

پیکر دکتر سید ابوالفضل قاضی که از وی به عنوان پدر حقوق اساسی ایران نام برده می شود، اول دی ماه در میان اندوه اهل فرهنگ و علم به خاک سپرده شد. دکتر ابوالفضل قاضی در سال ۱۳۱۰ در سمنان متولد شد و در سال ۱۳۳۲ موفق به دریافت مدرک دکتری در رشته حقوق از دانشگاه سوربن فرانسه شد. از استاد قاضی بیش از ۲۰ کتاب و دهها مقاله و چندین ترجمه به یادگار مانده است. دکتر قاضی برنده جایزه یونسکو و چندین لوح تقدیر و جایزه محافل فرهنگی و علمی داخل و خارج شده است. □

لحظاتی از دو اسارت

— علی محمد صیاد منش

هوا خیلی سر بود برف همه جا را سفیدپوش کرده بود. آتش کوچکی روشن و جمع پنج نفره ما دور آن حلقه زده بودیم. از خاطرات گذشته برای هم می گفتیم. ساعت حدود ۳ بعد از ظهر بود گروهبانی که مسئولیت گروه را داشت دستور حرکت به سمت پایگاه را داد. ماشین نفربر دیر کرده و پیاده حرکت کردیم. بعد از طی مسافتی نفربر رسید. سوار شدیم و حرکت کردیم. آن روز دلشوره عجیبی داشتم احساس می کردم اتفاقی خواهد افتاد. نفربر مسافتی طی کرده و برای سوار کردن نیرو توقف می کرد.

پایگاه ما در چند کیلومتری شهر بوکان قرار داشت. هر روز مسئولیت تامین امنیت جاده بوکان به سقز را به عهده داشت. تقریباً به نزدیکی پایگاه رسیده بودیم نفربر در مقابل روستایی به نام سرو برای سوار کردن نیرو توقف کرد. نیروها در حال سوار شدن بودند که یکباره به طرف ما تیراندازی شد. بلافاصله از نفربر پایین پریدم و در سطح جاده درازکش شدم جهت تیراندازی از داخل روستا بود. خودم را به شانه خاکی جاده کشاندم. به قدری تیراندازی به طرف ما شدید بود که سرم را نمی توانستم بلند کنم. قدرت حرکت نداشتم پشت سرم به فاصله یک متری تپه بلندی قرار داشت بالا رفتن مساوی با مرگ بود و رویرو هم روستا قرار داشت که کاملاً بر جاده اسفالت مسلط بود. بهترین سنگر برف بود به آرامی با نوک انگشتانم برف زیر سرم را خالی کردم تا به سرم تیر اصابت نکنند.

یک ساعت از درگیری گذشته بود که صدای ناله کسی را شنیدم با این صدا متوجه شدم که تنها نیستم کاملاً زمین گیر شده بودم. توان نگاه کردن به اطراف را نداشتم.

هوا کم کم تاریک می شد هیچ راهی نداشتم، می خواستم تسلیم بشوم، یاد حرفهای مسئولان عقیدتی - سیاسی و حاج آقاها جور و اجور می افتادم که می گفتند پوست سرتان را زنده زنده خواهند کند. دست و پایتان را می برنند، چشمهایتان را درمی آورند و ... و یا این که گلوله سرخ را پذیرا شوم.

سرانجام به تسلیم قانع شدم اما تیرهای سرخ این اجازه را به من نمی داد تا این که تیراندازی قطع شد و یک نفر با صدای بلند گفت تسلیم شو. نفس راحتی کشیدم سرم را بلند کردم، دو نفر در چند متری من روی جاده ایستاده بودند و من را هدف گرفته بودند. تسلیم شدم و تازه متوجه شدم یک نفر در ۲ متری من است. همان نفر مجروح که از ناحیه کتف و کمر تیر خورده بود.

ما را به داخل روستا بردند و از آرمی که روی سینه داشتند متوجه شدم که اسیر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شده ایم.

بعد از این که وارد روستا شدیم تعدادی از بچه ها را دیدم که قبل از ما به اسارت درآمده بودند و جمعاً با ما ۱۱ نفر بودیم و از جمع ۲۷ نفر ما دیگر کسی آنجا نبود.

نیروهای سازمان اولین کاری که کردند به مداوای نفر مجروح ما پرداختند و نکته جالب اینجا بود در آن لحظات اولیه اسارت که ناراحت بودیم که سرنوشتمان چه خواهد شد یکی از نیروهای سازمان به نام رفیق عباس از راه رسید به ما

خوش آمد گفت و تا لحظه حرکت به عناوین مختلف با ما شوخی می کرد و ما را می خنداند. نمی دانستیم بخندیم یا ناراحت باشیم.

بعد از پایان یافتن مداوای نفر مجروح به هر کدام از ما مقداری نان دادند و حرکت کردیم. برف سنگینی می آمد. هوا تاریک شده بود. تمام شب را بدون استراحت یکسره حرکت کردیم. نزدیکیهای صبح قبل از روشن شدن هوا به یک روستا رسیدیم. تمام روز را آنجا استراحت کردیم و مجدداً با تاریک شدن هوا دوباره حرکت کردیم.

برای من چندین مسأله قابل توجه بود. اول این که برخوردی گرم و صمیمی با ما داشتند کسی نمی توانست تشخیص بدهد که ما اسیر هستیم مگر از رنگ لباسهای ارتشی ما و همان غذایی که خودشان می خوردند به ما هم می دادند.

دوم این که هر یک از نیروهای سازمان از شهرهای مختلف کشور آمده بودند. از شمال و جنوب، شرق و غرب و این سؤال برایم مطرح می شد که در میان این کوهها و هوای سرد چرا سلاح به دست گرفته اند.

کم کم بچه ها و من به خودمان آمدم احساس آرامش نسبی کردیم. هنوز کاملاً خیالمان راحت نبود چرا که همچنان منتظر چشم در آوردن، دست و پا بردن و آب جوش بودیم.

با تعریف بچه ها از موقعیت درگیری مشخص شد که ۹ نفر از بچه ها کشته و بقیه با نفربر از محل درگیری فرار کرده اند.

بعد از چند شب و چند روز پیاده روی به روستای باغچه رسیدیم. برخورد دیگران هم با ما خیلی خوب بود و طی مدتی که آنجا بودیم شخصی بیشتر از همه نظر ما را جلب کرده بود و مهربانانه با ما برخورد می کرد و دستورات لازم را می داد. قابل توجه بود که بعد فهمیدیم او مهدی سامع است که همه به او رفیق بیژن می گویند. روز بعد مجدداً حرکت کردیم و نزدیکیهای غروب به روستای قالوه رسیدیم. این روستا یکی از پایگاههای سازمان بود. در همین پایگاه اتاقی را به ما اختصاص دادند. در همان ساعت اولیه وسایل گرم کننده از قبیل پتو و چراغ در اختیارمان گذاشتند. روزها یکی پس از دیگری سپری می شد. از شکنجه خیری نبود و دست و پا، چشم و سرمان سالم بود. آنچه بود عدالت و انسانیت بود. حتی بیگاری که در تمام دنیا رسم است در آنجا نبود و ما هم مثل بقیه کارهای روزمره را انجام می دادیم.

یک روز که رفیق بیژن برای سرکشی به مقر آمده بود به ما اجازه داد نامه ای برای خانواده هایمان بنویسیم و خبر سلامتی خود را اطلاع دهیم و چگونه می توانند به ملاقات ما بیایند.

بعد از دو هفته اولین ملاقات کننده پدر من و پدر یکی از بچه ها بود و ظرف چند روز خانواده بقیه بچه ها از راه رسیدند. نکته جالب این بود که اولین لحظه ای که پدرم مرا دید خیره به دست و پام نگاه می کرد. بعد از سلام گفت فکر می کردم با فرزند بدون دست و پا و یا شکنجه شده رویرو خواهم شد.

به مناسبت ۱۹ بهمن ۸ نفر از بچه ها آزاد شدند. من و ۲ نفر ماندیم. حدود ۱۰ روز بعد از آزاد شدن بچه ها نیروهای سازمان عملیاتی انجام دادند که در این عملیات ۱۲ نفر از نیروهای سازمان شهید و یک نفر که زخمی شده بود اسیر می شود. نیروهای سازمان در این عملیات ۴ اسیر می گیرند که یکی از اسیران به شدت زخمی شده بود. اسیر زخمی را به مردم یک روستا می سپارند تا به

بیمارستان شهر بوکان برسانند. اما در مقابل مزدوران رژیم (سپاه پاسداران) اسیر زخمی سازمان را بعد از دو روز شکنجه به شهادت می رسانند.

با شنیدن خبر شهادت بچه های سازمان ما خیلی ناراحت شدیم. چون با آنها خاطرات زیادی داشتیم از تک تک آنها محبت دیده بودیم بخصوص شهادت رفیق جعفر برای من خیلی ناراحت کننده بود. روزهای زیادی با هم سرودهای کوهستان تمرین می کردیم و با هم می خواندیم که هنوز بعد از سالها آن خاطرات و آن سرودها را فراموش نکرده ام. بعد از این اتفاق سازمان به رژیم جلاهد پیش نهاد کرد که در ازای هر جنازه رفقای شهید یک اسیر آزاد خواهد کرد. رژیم قبول کرده و ما حرکت کردیم. بعد از چند روز به روستای قره گوز رسیدیم. روستا و اطراف آن مملو از نیروهای سازمان بود و کمتر از ۳ کیلومتر آنطرفتر در روستای شهر یکندی پایگاه مزدوران رژیم بود شب آنجا خوابیدیم و فردا ظهر جنازه شهدا با تراکتور توسط چند نفر از افراد محلی که حکم میانجی را داشتند آورده شد.

نیروهای سازمان با احترام جنازه ها را پیاده کردند و در کمال ناباوری فقط ۶ جنازه بود بقیه اجساد شهدا را رژیم تحویل نداده بود. ما هم در کناری ایستاده بودیم پیش خود فکر می کردم چرا ۶ جنازه داده اند مگر جان ما برای رژیم ارزش ندارد و حالا چه خواهد شد. تعداد اسیران بیشتر از اجساد شهدا بود.

رفیق بیژن با افراد میانجی صحبتهایی کرد و بعد نزد ما آمد از ماهیت کثیف رژیم برایمان صحبت کرد و در آخر گفت همه شما آزاد هستید و می توانید بروید.

برای من جدایی از آن همه محبت و انسانیت خیلی مشکل بود. بر سر دو راهی مانده بودم. بدانم یا بروم. سرانجام تصمیم گرفتم که به عنوان یک سفیر و یک دشمن رژیم مفید باشم. آنچه را که دیده ام به دیگران انتقال دهم و بگویم که در کردستان بیگانگان نیستند که می جنگند بلکه جوانان کشور هستند که از دست دیکتاتوری رژیم به کردستان آمده اند. سوار تراکتور شدیم و حرکت کردیم.

در روستای شهر یکندی ما را تحویل نیروهای رژیم دادند و ما را به چادری بردند و گفتند حق بیرون آمدن از چادر را ندارید و یا حرکت مشکوک دیده شود نگهبانها دستور تیراندازی به شما را دارند.

فردا از ما بازجویی شد و ما را تحویل مزدوران در شهر بوکان دادند و بعد از بازجوییهای پی در پی در شهرهای بوکان - سقز - سنندج ما را به زندان سپاه در داخل پادگان لشکر ۲۸ در سنندج بردند و پادگان سنندج به علت وسعت و بزرگی به دو قسمت تقسیم شده بود و یک قسمت ارتش و یک قسمت مزدوران جنایتکار سپاه پاسداران. مزدوران من را از بقیه جدا کردند. من را به اتاقی بردند که در حدود ۱۲ متر مربع وسعت داشت و برای ۲۵ زندانی جا برای نشستن نبود و هنگام خوابیدن هر شب به نوبت زندانیان می خوابیدند.

صبح روز بعد من را با خود به ساختمانی در داخل پادگان بردند. وارد اتاقی شدیم و یک نفر بازجو منتظر من بود. بازجویی شروع شد. چرا اسیر شدی؟ موقعیت سازمان؟ تعداد نیروها؟ فرمانده چه کسی است؟ غذا خوردن، چه کتابهایی در اسارت خوانده ای و یا این که چند روز راه رفتید و ... بیشتر جوابهایم نمی دانم بود. بازجو کاملاً عصبانی بقیه در صفحه ۱۱

لحظاتی از دو اسارت

بقیه از صفحه ۱۰

شده بود. سؤال کرد شکنجه هم نداشتند در جواب گفتم در اسارت شکنجه ندیدم اما از روزی که آزاد شده ام به طور مدام تحت شکنجه روحی قرار دارم و شب را تا صبح نشسته خوابیده ام، آیا این شکنجه نیست. بلافاصله ضربه ای سنگین به صورتم نشست که نقش زمین شدم. ۲ نفر که کنارم بودند با ضربات مشت و لگد اجازه بلند شدن از زمین را نمی دادند خون وجودم را گرفته بود با این حال همچنان مرا می زدند. بعد از آن که حسابی مرا زدند بازجویی دیوشت خطاب به من گفت بعد از این شکنجه را خواهی دید و سپس ورقهای بازجویی را امضاء کردم و مرا به زندان برگرداندند.

در صورت و روی پای راستم درد شدیدی داشتم وارد زندان که شدم زندانیان اطرافم را گرفتند کمک کردند خونها را شستم و با پای راست نمی توانستم حرکت بکنم کاملاً از کار افتاده بود، بینی و زیر چشمهایم ورم کرده بود. شب پا و صورتم شدید درد می کرد. صبح که شد قصد رفتن به دکتر داشتم که یکی از بچه ها گفت تو هنوز نهمیده ای کجا هستی؟ هر کسی را می برند با پتو می آورند تو خیلی خوش شانس هستی که با یک پا برگشتی. منظور او را فهمیدم. دیگر برایم روشن بود که دشمن کیست و شکنجه گر چه کسانی هستند. بعد از چند روز معلوم شد یکی از همتهای روی پایم بر اثر ضربات مزدوران از جا درآمده است. بینی ام شکسته بود. و بعد از سالها به علت جا نیفتادن به موقع مبره هایم و حالت گرفتن استخوان رنج می کشم و شکستگی استخوان و انحراف بینی ام بیشتر اوقات رنجم می دهد.

یک روز در حیاط زندان با یکی از هم بندیهایم که در راه رفتن به من کمک می کرد و اهل سفر بود مشغول قدم زدن بودم که در حین صحبت به دیوار بلند زندان و نگهبانهای اطراف نگاه می کردم. چشمم به لکه های خود بر روی دیوار افتاد از او پرسیدم این خونها چیست؟ در جواب گفت چند روز قبل از این که تو بیایی ۵ دختر بی گناه که فعالیت سیاسی داشتند در اینجا تیرباران شدند. گفتم چرا اینجا، گفت به خاطر این که دیگران را از نظر روحی تحت فشار قرار دهند و همه حساب کار خودشان را بکنند با سپاه همکاری کنند. جای چندین تیر بر روی دیوار کاملاً مشخص بود.

اکثر زندانیان مورد شکنجه قرار گرفته بودند. از نحوه راه رفتن و یا دست و صورت زخمی آثار شکنجه کاملاً مشهود بود و بقیه در نوبت شکنجه قرار داشتند. در طی آن مدت مزدوران زندانیانی را با خود می بردند و دیگر بر نمی گرداندند و نیامدن آنها برای همه روشن بود که مزدوران آنها را تیرباران کرده اند.

بعد از مدتی که از زندانی شدنم می گذشت یک روز صبح مزدوران مرا با خود بردند. با ماشین حرکت کردیم در داخل پادگان وارد ساختمانی شدیم. اول فکر می کردم که به ساختمان شکنجه وارد شدم اما با وارد شدن به یک اتاق که خیلی بزرگ و مجلل بود و یک آخوند پشت میزی نشسته بود فهمیدم که به دادگاه آمده ام.

آخوند اول از هر چیز اسم و مشخصاتم را پرسید و بعد گفت پسرم چرا اسیر شدی. گفتم حاج

آقا در کمین سختی گرفتار شده بودیم و راهی جز تسلیم نداشتیم. بعد به من گفت مگر به شما نگفته اند که آرمان ما شهادت است و اسارت معنایی ندارد. در جواب گفتم حاج آقا قسمت این بود که زنده بمانم. حاج آقا گفت تو باید شهید می شدی خون تو برای ما اهمیت دارد. نهال شهیدای صحیح به خون دارد و چرا در بازجوییها جوابهای صحیح نداده ای. آیا با آنها قول و قرار گذاشته ای؟ در جواب گفتم هیچ قولی به آنها نداده ام و در بازجوییها هر آنچه می دانستم گفتم و چرا کشته نشده ام مقرر من نیستم گناه سازمان چریکها بود که مرا نکشتند اما در عوض شما بینی ام را شکستید پایم ناقص شده است. حاج آقای خون آشام خطاب به من گفت برادران باید به جای بینی و پایت اول زیانت را می بردند و بعد دست و پایت را می شکستند. خواستم حرفی بزنم که آخوند خون آشام با صدای بلند گفت خفه شو، ساکت باش و سپس حکم مرا خواند به جرم اخلاگری و همکاری نکردن به یک سال زندان تعلیقی و تبعید به بندر عباس و در صورت هرگونه اخلاگری و خرابکاری بر ضد نظام اسلامی اول یک سال زندان را خواهی کشید و سپس به خاطر جرم محاکمه خواهی شد.

بلافاصله بدون این که اجازه بدهند به خانواده ام در تهران سری بزنم، مرا به بندرعباس فرستادند در پادگان بندرعباس مزدوران رژیم افراد (عقیدتی - سیاسی) به سراغم آمدند برایم خط و نشان کشیدند و مدت چند روز که آنجا بودم سخت تحت کنترل آنها بودم پسند از بندرعباس تبعید شدم به بندر جاسک تبعید در تبعید. در بندر جاسک هم عقیدتی سیاسی کاملاً مرا تحت نظر داشت.

یک روز جریان اسارت و زندانی شدنم را به یکی از سربازها که دوست خوبی بود تعریف کردم. این شخص بدون این که منظوری داشته باشد جریان را برای یک نفر دیگر تعریف می کند و سرانجام زبان به زبان به گوش فاشیستهای عقیدتی - سیاسی می رسد. من را احضار کردند مسئول عقیدتی - سیاسی چنان سیلی به گوشم نواخت و با نوک پوتین به پایم کوبید که تا مغز من از درد سوت کشید. می گفت حالا از دشمن تعریف می کنی، در جواب گفتم من فقط خاطراتم را تعریف کردم. به من گفت برای آخرین بار می گویم اگر جلوی زیانت را نگیری از همین اینجا روانه دادگاه می شوی، از اتاق فاشیستها هم با پای لنگان بیرون آیدم.

تا پایان دوران ۲ ساله سربازی کاملاً تحت نظر بودم تا این که ۲ سال به پایان رسید. ۲ سال که خیلی چیزها آموختم. معنای کامل خفقان، شکنجه، اعدام، دیکتاتوری را آموختم. آموختم که هر کشوری یک سازمان انتقال خون برای نجات انسانها دارد اما در کشور من خونخواری حکومت می کنند که با گرفتن خون جوانان، روشنفکران و آزادیخواهان می خواهند پایه های حکومت ننگین خود را مستحکمتر کنند. اما تاریخ نشان داده است که ظلم و جنایت و دیکتاتوری پایدار نخواهد ماند و خونخواران انتقام سختی می خواهند داد و با خود عهد کردم هرگز ساکت نمانم. و شروع به فعالیت بر ضد رژیم و افشاگری جنایت آنها کردم تا این که مورد شناسایی مزدوران اطلاعات قرار گرفتم و از ایران خارج شدم و در خارج از کشور شروع به فعالیت کردم و تا سرنوشتی خامنه ای و حکومت دیکتاتوری ساکت نخواهم ماند. □

خاطراتی از زندان (۲)

«لیلا خونین، خط تازه»

الف. کوهبان

حدود دو یا سه ساعت در حیاط خلوت پایین ساختمان بازجویی کمیته مشترک با زندان توحید مرا سر پا نگهداشتند. پس از آن همه کابل به کف پا و یا به قول شکنجه گران تعزیر! دیگر توان ایستادن را نداشتیم و خود به خود با زانو به زمین افتادم. لازم به ذکر است که در تمام مدتی که من در زندان بودم شبانه روز می باید چشم بند به چشم داشتم باشم. در حالی که از درد به دیوار تکیه داده بودم، لحظه ای کنجکاوانه از زیر چشم بند توانستم مسافت ۶ تا ۷ متری خودم را ببینم. صحنه ای را نظاره گر شدم که آرزو کردم ای کاش مرده بودم و چنین صحنه دردآور را نمی دیدم. بدن نیمه جان رفیق دلوار شهید لیلا (زهرا به کیش یا اشرف) را با پاهایی غرق در خون و تاول ترکیده. در مکانی که نشسته بود خون جاری بود. شلوار رفیق، غرق در خون و خون مردگی بود. کمی اطراف را برانداز کردم، زندانیهای دیگری را دیدم که همه یا ایستاده و یا روی زمین چمپانه زده بودند. به زور از جا بلند شدم و به وسط حیاط رفتم و دستم را بالا گرفتم که یکی از پاسدارها داد زد: چه مرگته؟! گفتم می خواهم توالت برم. داد زد: بشین صدات می زنم. من که دنبال همین بهانه می گشتم از این موقعیت استفاده کردم و در کنار رفیق لیلا چمپانه زدم و سرم را میان دستهایم گرفتم و به دیوار تکیه دادم. در حالی که مواظب اطراف بودم به رفیق لیلا (رفیق زهرا به کیش) سلام کردم. رفیق به زور جواب مرا داد و در ادامه رهنمود کوتاهی به من داد که دریافتم اطلاعات دشمن از ما تا چه میزان است. این رهنمود خط تازه ای بود که از رفیق لیلا غرق در خون برای بقای مابقی تشکیلات صادر شد و آن بسیار سودمند افتاد. سه یا چهار دقیقه نگذشته بود که جلاخان (عباس دژخیم و صابر شکنجه گر) به من و رفیق لیلا حمله ور شدند و رفیق لیلا را در همان حال نیمه جان و غرق در خون زیر ضربات مشت و لگد قرار دادند. عباس شکنجه گر به پاسدار حیاط شروع به فحاشی کرد که چرا ما را در کنار هم قرار داده. ولی دیر شده بود و حرفهایمان را زده بودیم. جلاخان عباس شکنجه گر دوباره به من حمله ور شد و با لگد محکم به پهلو من زد، به طوری که من چند دقیقه ای نتوانستم نفس بکشم و این باعث نگرانی شکنجه گران شد، چرا که آنها می خواستند ما را به زبان بیاورند نه این که قبل از حرف زدن بکشند. وقتی به خود آمدم دکتر مزدور شیخ السلام را بالای سر خودم دیدم، چرا که او پایین پای من بود، وقتی توانستم بنشینم رفیق لیلا را دیدم که او را مثل یک جسد سلاخی شده روی زمین می کشند و کشان کشان او را به طرف زیر هشت بند یک، موسوم به اتاق تعزیر بردند. از رفیق خط خونی بر روی زمین باقی مانده بود که باعث عصبانیت بیشتر شکنجه گران می شد و داد می زدند که همه حیاط خونی شد! لحظاتی بعد فریادهای رفیق به همراه کلمات مقاوم او، به وضوح شنیده می شد. حتی یک بار گویی رفیق در همان حال ناتوانی اش ضربه جانانه ای با لگد به یکی از بقیه در صفحه ۱۳

از میان نامه ها.....

در باره شعار «بازگشت پناهندگان

سیاسی به ایران»

- اوستا

با بررسی و تأملی کوتاه در باره شعار «بازگشت پناهندگان سیاسی به ایران» که از طرف گروههای راست تبلیغ می شود می توان نتیجه گرفت که اهداف و نتایج این سیاست به قرار زیر است:

- ۱- ضربه زدن به مقاومت
 - ۲- باز کردن کانالهای اطلاعاتی به روی رژیم
 - ۳- به زیر سؤال بردن مسأله پناهنده‌گی سیاسی
 - ۴- لوذ کردن وجود دیکتاتوری مذهبی در کشور
- چه کمکی شایسته تر به رژیم از پاسیو کردن نیروهایی که می توانند در راه مقاومت فعال شوند و آنهم تحت عنوان این مطلب که مسأله بازگشت امری شخصی و یک تصمیم کاملاً خصوصی می باشد و یا حق طبیعی هر کسی است که به کشورش رفت و آمد کند. سؤال این است که آیا این دلایل در مورد رژیم مسانند رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه صدق می کند. آنها خود پاسخ را بهتر می دانند. این حرکت یعنی فراخوان بازگشت به کشور خود به صورت غیر مستقیم تأیید رژیم ملایان است و این مفهوم را می رساند که سیستم دیکتاتوری مذهبی در ایران آن طور هم تبلیغ می شود ضد بشری نیست. البته بعد از مدت زمانی اکنون این گروهها عنوان می کنند همه سیستم جانی نیستند و در آن خط و خطوط دموکراتیک به چشم می خورد. منظور جناح خاتمی است که اکنون بعد از جنایات اخیر به ویژه ترور نویسندگان و سیاستمداران داخل کشور این تز هم رنگ باخته است. دستاورد دیگر خط بازگشت، باز کردن کانالهای خبرچینی و جاسوسی برای رژیم جمهوری اسلامی بوده و هست. ایرانیانی که با وجود داشتن پاسپورت پناهنده‌گی سیاسی به کشور باز می گردند را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- افرادی که برای همیشه عازم کشور می شوند که خود دو بخش هستند:

الف) افرادی که به علت دوری از خانواده، سرد بودن جامعه ای که در آن زندگی می کنند، نداشتن حداقل انگیزه مبارزه با رژیم ملایان و بی هدف به خارج آمده اند به این کار میادرت می ورزند.

ب) کسانی که قبلاً با رژیم ملایان جبهه بندی داشته و در صف مخالفان قرار داشتند و به دلایل مختلف بینش سیاسی خود را تغییر داده و با پذیرش شرایط حاکم بر جامعه عازم ایران می شوند. پر واضح است بدون قرار و مدار قبلی با مأموران رژیم و شکنجه گران وزارت اطلاعات، رفتن این دسته غیر ممکن می باشد. به عبارت ساده این بازگشت یعنی پشت پا زدن به تمام ایده و آرمانها، که باعث مخالفت و حرکت آنها علیه دیکتاتوری آخوندی شده بود. در اینجا می توان به عنوان مثال از آقای مجید شریف نام برد که بعد از رفتن به ایران و گذشتن مدتی از اقامتش توسط مأموران رژیم ترور شد که این ناشی از متوم بودن به درجه استبداد رژیم است.

۲- دسته بعدی بازگشتیها، شامل کسانی می شود که مدارک پناهنده‌گی خود را پس داده و در عوض پاسپورت جمهوری اسلامی دریافت کرده اند و در نهایت خفت و خاری به ایران رفت و آمد می کنند. این عمل هیچ مفهومی ندارد به غیر از رسمیت بخشیدن به رژیمی که ۱۵۰ هزار زندانی سیاسی و بیش از صد هزار اعداسی را در کارنامه خود دارد. این بله گستن به

رژیمیست که باعث بدبختی و رنج میلیونها هموطن ما در ایران می باشد. سیستمی که یک ملتی را به فقر کشانده و در طول تاریخ کشورمان حکومتی که این چنین کمر به نابودی ملت و میهن ببندد به ندرت یافت می شود. رژیمی که متفکرانش علامه مجلسی و آخوند دستغیب و صدها فسیل حوزه ای دیگرند. وقتی انسان با خود خلوت می کند و مسیر انقلاب را تا اکنون مسلسل وار از نظر می گذراند ستمی را مشاهده می کند که واژه برای توضیحش به زحمت پیدا می شود. آن وقت مشتی فرصت طلب که فقط به منافع حقیرشان می اندیشند و نان را به نرخ روز میل کرده پا روی تمام معیارهای انسانی می گذارند، افرادی که در زمان تقسیم جلوی صف قرار دارند هنگام پس دادن غیبتشان می زنند، کسانی که هر کجا به من و شما برخورد می کنند از اوضاع اسفبار وطن یاد می کنند و خود را شاهد این امر عنوان می کنند که در سفر قبلی همه را عیناً ملاحظه کرده اند وقتی از ایشان سؤال می شود شما که به چشم دیده اید و می دانید آنجا چه خبر است چرا با گرفتن گذرنامه از ملایان آنها را تأیید کرده اید آن وقت در کمال بی پرستی و وقاحت پاسخ می دهند. مگر من سیاسی هستم، تازه این یک امر شخصی و کاملاً خصوصی است در ضمن فرزندانم می خواستند پدر و مادر بزرگشان را ببینند و از این نوع اراجیف را بازگو می کنند. من می گویم در صف بندی سیاسی ایشان جایگاهشان در کنار جمهوری اسلامی است. ایشان به گونه ای مبلغان رژیم آخوندی هستند به دلیل عملکرد این افراد است که طرح بازگرداندن هموطنان متقاضی پناهنده‌گی توسط کشورهای پناهنده پذیر در صد بالایی پیدا کرده است. در سر راه پناهندگان مانع ایجاد می کنند شرایط زندگی فوق العاده بدی برای آنها فراهم می کنند و زمانی که برای نتیجه ی بازجوئیهایشان بعد چند سال می روند با جواب منفی روبرو می شوند. طی یکی دو سال گذشته نبرد خلق گزارش چندین خودکشی و تعداد بیشماري تحصن و اعتصاب غذا به دلیل تهدید بازگشت به ایران توسط متقاضیان پناهنده‌گی داده است و این روند هنوز ادامه دارد. وضع اسفباریست، این هم نتیجه کار، جماعت منفعت طلب. ایشان بعد از گرفتن پاسپورت آخوندی مسافرین و یا تاجرین خط تهران به تمام نقاط دنیا شده اند. من از نام بردن هموطن برای اینها احساس شرم می کنم اینها همه چیز هستند به غیر از هموطن. چه کسانی این خط را در جریان انداخته اند سرخ این خط هم مانند تمامی حرکت‌های ضد خلقی از آستین آقایان توده ای، اکثریتی و شرکا در می آید، آنان که خود به هیچ قیمتی حاضر به بازگشت نیستند ولی مشوق دیگران به بازگشت هستند و ایده جمهوری اسلامی را از تئوری به عمل درمی آورند. در هر حرکت ضد خلقی کنار ظالم بوده و خود را مدافع مظلوم جا می زنند و وقتی کینه قضیه در می آید به گوشه ای خزیده و انگار که آنها نبودند. بیشترین جاسوسان رژیم در بین همین افرادی است که اقامت پناهنده‌گی را با گذرنامه رژیم تعویض کرده اند، آقایان توده ای. اکثریتی و شرکا این دیگر مسأله شخصی و خصوصی افراد نمی باشد، گسترش کانال جاسوسی رژیم را هم مدیون شما هستیم این نکته را هم آگاه باشید همانطور که در اطلاعاتیه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران درج شده در نبرد خلق شماره ۱۶۳ در رابطه با ترور مجید شریف آمده مبلغین بازگشت پناهندگان به ایران در جنایات رژیم در مورد مجید شریفها و دیگر اعمال ضد خلقی رژیم که از کانالهای جاسوسیش انجام می گیرد شریک هستند. حرف آخر، آقایان توده ای، اکثریتی و شرکا، آیا شما به عذاب وجدان معتقدید...؟؟ □

اهدای دکترای افتخاری به یاشاکمال در برلین

- مسعود خواجه علی

امروز فرصتی شد که برای اولین بار نویسنده برجسته ترکیه را از نزدیک ببینم. سال قبل از طریق تلویزیون و مطبوعات در جریان اهدای جایزه صلح که هر ساله در حاشیه نمایشگاه بین المللی فرانکفورت انجام می شود قرار گرفتم. این نویسنده پارسال جایزه صلح را در آلمان دریافت نمود و امسال از طریق دانشگاه برلین دکترای افتخاری دریافت نمود.

پارسال نویسنده آلمانی آقای گونترگراس در وصف او سخنرانی ایراد کرد و سیاست دولت آلمان را به انتقاد کشید. هر دو نویسنده از این موقعیت استفاده کردند و به انتقاد از دولت ترکیه در مورد کردها پرداختند. دفاع از آزادی و رعایت حقوق بشر در مرکز صحبت‌های آنها بود. در این زمان جریان‌های روشنفکر ما معرکه گیر سازش با دیکتاتور را به جای مبارزه و انتقاد سر لوحه برنامه هایشان قرار داده بودند. جلسه سه روزه انجمن پژوهشگران در برلین اوج سرشکستگی مرامی این جماعت در تمجید شیخ خاتمی بود. رقتی مواضع گونترگراس و یاشاکمال در رابطه با دولتهای آلمان و ترکیه را با این گونه روشنفکران مطیع دولت آخوندی مقایسه می کردم فقط تأسف این را می خوردم که چرا روشنفکران ما این قدر نرم تن و استحال چپ هستند آنهم در مقابل رژیمی که جوابشان را با چاقو و سر بریده می دهد. نمونه غم انگیز و تلخ آن قتل خانم و آقای فروهر در همین زمان بود. آیا باز هم می بایست منتظر معجزه دولت خاتمی بود و برای آن پیغام فرستاد؟ روشنفکران محسور و مبلغ آخوند خاتمی را در هر پوششی که هستند افشا کنیم که فردا دیر است!

به هر حال در مقایسه گراس و کمال با دولت آبادی و سرکوهی مقاله «دعواهای آخوندی و سرگردانی روشنفکران» را برای گاهنامه آزادی نوشتم که چاپ شد. حال یک سال از آن تاریخ می گذرد. آقای کمال نویسنده منتقد و از نظر سنی هم سن جمهوری ترکیه است. ترکیه امروزی اسما هفتادوپنجمین تولدش را جشن گرفت.

دانشگاه آزاد برلین پنجاهمین سالش را پشت سر گذاشت و بر خلاف بعضی دانشگاهها که به شاهان و دولتمردان دکتر می دهند به نویسنده مردمی این افتخار را داد و به نظر من این افتخار دانشگاه برلین بود که نویسندگان و روشنفکران جسور و پر آوازه ما هم کم نبودند و نیستند. نمونه مشخص آن ساعدی، هزارخانی، یغمایی و سلطانیور. این روزها سالگرد مرگ دکتر ساعدی است و ما با داشتن این نویسندگان در تاریخ سیاسی، فرهنگی کشورمان در مقابل حاکمان ظالم مسلماً مغرور و سرفراز خواهیم بود. همین طور که مردم ترکیه به خاطر عزیز نسین و امثال یاشاکمال که کرد هم هستند. نفی کل دستگاه و قانون ولایت فقیه و کل نظام مذهبی - فاشیستی حاکم بر ایران ابزاری است که هر روشنفکر ایرانی با آن سنجیده خواهد شد و این مرز واقعی و مادی پایبندی به آزادی است. در غیر این صورت متأسفانه هویت جامعه روشنفکری و به خصوص روشنفکر لائیک ایرانی زیر علامت سؤال خواهد رفت. خاتمی قصد دارد روشنفکران ما را به ننگ همکاری با رژیم وحشی و آدمکش تحت عنوان رنگارنگ مثل جامعه مدنی آورده نماید، هشیار باشیم که گرگ در لباس میش در میان بعضی روشنفکران و اپوزیسیون به کمین نشسته است!! دیروز به اسم امپریالیسم و امروز در زروق جامعه مدنی.

برلین - ۲۶ نوامبر ۹۸

دیدگاهها

از میان نامه ها

تبریک

رفقای گرامی

پیشتاز باید پیشرو جامعه باشد. به این معنی که داعیه هدایت مردم را ندارند نه امید حکومت. آنها انسانهایی هستند با شاخکهای حساس. آنها با همه خطراتی که بر سر راهشان قرار دارد باز علیه سرکوب مبارزه می کنند و برای به دست آوردن و شناختن حقوق مدنی و برابری رفاه اجتماعی، مردم را یاری می رسانند. آنها علیه فجایع مبارزه کرده و خود شاهد عینی این مبارزات هستند. آنها شکاک هستند و درونگرای جامعه و چاپلوسانه سخن نمی گویند و مردم را در آغوش دروغ نمی گیرند. آنها میل به یافتن راه حل عدالت اجتماعی دارند.

آنها در بطن خود و در میان درونمایه های متعدد خود، طغیان علیه اجتماع دور و بر خویش را در بر دارند. در واقع زندگی یک پیشتاز شیوه ای است که با تغییر فضای اجتماعی و فرهنگی جامعه گره می خورد. پیشتاز نقطه آغازی است و تداومی مستمر برای آن که سنتها و باورها را مورد سؤال قرار دهند. وی با تحمیل طبقه بندی محکم و پایدار کلاسهای مختلف اجتماعی مبارزه کرده و در جهت اعتلای جامعه به سمت همزیستی انسانی، خارج از هر نوع طبقه بندی تلاش می ورزد. آنها به مثابه قدمی به شورش علیه سنتهای منکوب گر جامعه و قراردادهای سنتی - اجتماعی حاصل هستند. لذا پیشتاز جامعه در همه زمینه ها دست به مبارزه ای افشاگر می زند.

اخگری که در ۱۹ بهمن ماه ۱۳۴۹ بر آسمان کشور ما خوش درخشید، در این راستا بود که متولد شد. جدای از این که مبارزه و تعریف پیشتاز هنوز ثابت مانده اما رهروان آن، به طبع تا آنجا می توانند کشش یابند که بینش و منافع طبقاتی شان اجازه می دهد. برای همین نیز این اخگر جوان، بر سر راه تکامل خود شقه شد، له شد، تا آنچه که شایسته است از خمیره آن بر جید و هدایت خلق برای بینشی مجهز به علم که تحلیل مشخص از شرایط مشخص را می طلبد از آسمان میهن ما را روشنتر کند.

چیزی که مهم است آن بود که با ترکیب جدید علمی مبارزه، پایه های سست شده باورهای قدیمی را سست تر نماید و عقاید جدید را بر پایه مشاهده و عقل سلیم خرد انسانی فارغ از هر هیاهو و جنجال پایه گذاری کند. چیزی که با افتخار، سوسیالیسم انسانی می نامیم.

این اخگر که از درون جامعه جوشیده بود به بیرون از جامعه پرتاب گردید. اینک می بایستی باز به درون جامعه برگردد، که برگشته است و جوشش خود را به عنوان یک پیشتاز که همچنان باید رهنمون راه حل عینی و عملی و علمی برای به پیش بردن جامعه باشد سامان دهد. اما در کسوت یک پیشتاز می بایستی به روش علمی بسنده کند. پیشتاز می بایستی قسمتهای گوناگون جامعه را با خود همراه سازد و حماقتها و خودخواهیها و سببیت نهفته در ذات جامعه را شناسایی و افشا نماید. پیشتاز هیچگاه از جامعه اش فرار نمی کند و هیچگاه نیز در بند اغواگرانه جامعه نیز به بند نمی آید. این اخگر نوپا درگیر واقعیت بخشیدن به مبارزات علمی جامعه است و مفهوم واقعیت ثابت را در میهن ما درگون می نماید. آنها علیه حکومتها نا عادلانه، تنها و غریب نمودن مردم و جامعه و زندگی اجتماعی، دعوت آنها به مراسم گردن زنی، همچنان استوارند و در پی شناخت بیشتر و علم نویسن تر برای رهایی از چنگال عفریت جهل و حاکمیت دروغ و فریب هستند. بدین ترتیب تاریخ این اخگر همچنان ادامه می یابد تا باتاریخ

اعتراض، تا هم دلی اش با عصر خردگرایی، تا تجلی گاه تغییر جامعه از بستر اجتماعی اش تا باورهایش، تا رنسانس تاریخ بشری، از اکنون تا سرانجام، چیزی که در این اخگر در حال تکوین است پاره ای جدانشدنی از تمدن جامعه ایران است.

هیچکس مالک حقیقت نیست؛ و پیشتاز در فکر آن که این حقیقت را از بند بیرون کشد.

سالروز خجسته تولد، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، مبارک باد. به امید آن که در کنار مردم زندان حقیقت را گشوده و رهروان سوسیالیسم انسانی را از بند بند جامعه منکوب شده مان آزاد نماییم، به عنوان یک پیشتاز فدایی، نه به عنوان یک مالک حقیقت! پیروز باد مبارزه خلق قهرمان ایران، پیروز باد خردگرایی پیشتازان واقعی جامعه ایران! تبریک این روز خجسته نثار همزمان جامعه ایران، شما رفقای گرامی!

رستم به هوای دوست در کوی یاز!

حسین عبیدالله پور

به کجا برم شکایت ، به که گویم این حکایت

دنیای غریبی است حضرت، روز روشن تو را از خانه ات بیرون می کشند و به جرم اندیشیدن یا طرفداری از شرف و انسانیت، حق زندگی را از تو سلب می کنند که حتی بازمانده هایت هم جرأت بازگو کردن درد خود را ندارند. به راستی وقایعی که در ایران اتفاق می افتد هر عقل متعارفی را به حیرت می اندازد. روزگاری که سنگها را بسته اند و سگها را رها کرده اند. به راستی به کدامین شیوه باید با مهیب ترین سیستم موجود در جهان مبارزه کرد؟! اگر اسلحه برداری و از حق زندگی و شرف دفاع کنی اگر انگ هواداری از خشونت نخوری، تو را متهم می کنند که مانع برپایی دادگاهی شدی که آن جانور اسرار مگو را باز کند (کدام اسرار و کدام دادگاهی و کی، خدا می داند) و چنانچه مسالمت پیشه کنی و در سایه جامعه مدنی فریب آمیز مبارزه از سرگیری اگر از مهلکه زندان و اعدام بدر روی شانس آورده ای و گرنه جنازه ات در گوشه و کنار شهر و بیابان یا در آشپزخانه و اتاق خواب منزلت کشف خواهد شد بعد هم در روزنامه ها می نویسند فلان خودکشی کرد و یا به سبب فعالیت زیاد سگته کرد و خوشمزه تر از همه این که می نویسند: دوستان به طمع مالش جانش را ریوندند جل الخالق!! زمان شاه وقتی زنده یادت تاختی را به همین سبک و سیاق به قتل رساندند روزنامه های دولتی آن روز نوشتند غلامرضا تاختی خودکشی کرد که البته هیچکس باور نداشت، و تنها نشریه ای فکاهی، جرأت کرد و به طنز نوشت تاختی را هم خودکشی کردند و امروز اوباش سالاری حاکم بر ایران اصحاب اندیشه را یکی پس از دیگری خودکشی می کند و درینجا به این دنیای غریب از بیدادگاههای این رژیم که خود طراح و مبتکر چنین تبه کاریست، تعقیب و پیگیری عاملین این جنایت را می طلبد!! اگر خدای ناکرده کسی در یکی از روستاهای چین از دموکراسی فتح بابی کند و یا اخیانا یلتسین عزیز یک درجه به تیش افزوده گردد و یا در یوگوسلاوی سابق ابوالبشری هوس ابوعطا خواندن به سرش بزند دنیا با واکنش سریع و بی وقفه وارد عمل می شود ولی دردا و حسرتا که ۶۰ میلیون انسان دموکراسی را فریاد می زنند و هر روز مزرعه دموکراسی ایران به خون کشیده می شود و با نعلین شخم می خورد که اگر فریادرسی یافت نشود و دادگاهی بین المللی برای محاکمه سران رژیم حاکم بر ایران برپا نشود به زودی تنها خوشه های پر صلابت خشمی است که در این مزرعه دیرینه پا برجا خواهد روئید.

محمدرضا ترابی
دسامبر ۹۸ - میدلبورخ

خاطراتی از زندان (۲)

بقیه از صفحه ۱۱

شکنجه گران زده بود که عباس شکنجه گر داد زد پاهاشو خوب ببندید تا دیگه نتونه لگد بزند. حدود یک و نیم ساعت طول کشید که صدای رفیق خاموش شد. پس از چند دقیقه رفیق لیلا یازنین را مثل یک تکه گوشت کشان کشان به حیاط آوردند و رفیق را درازکش روی زمین خواباندند. از زیر چشم بند وقتی خوب رفیق را برانداز کردم متوجه خونگی شدم که از او، روی زمین میان آجرهای حیاط جاری شده بود. روسری بزرگ سرمه ای را که خودم به رفیق هدیه داده بودم را به کمر او بسته بودند تا خون جاری میان پاهایش زیاد پیدا نباشد. دقایقی نگذشته بود که یکی از شکنجه گران مثل حیوان وحشی به من حمله ور شد و مرا کشان کشان به زیر هشت برد و در آنجا صدای بقیه شکنجه گران به گوش می رسید. صدای ملیجک خمینی (آهنگران) نیز از یک رادیو یا ضبط صوت پخش می شد. میثم شکنجه گر به همراه حاج رضا و صابر و عباس به پوزخند می گفتند حالا وقتشه که به تخت قیامت ببندیمش. پس از آن مرا به همان تخت قبلی بستند. برام سؤال پیش آمده بود که چه فرقی با دفعات قبل می تواند داشته باشد که دیدم زیر شکم خالی شد به طوری که حداقل ۲۵ سانتی متر به داخل تخت فرو رفتم. صابر کثیف شکنجه گر دوباره روی کمر من نشست به طوری که احساس تنگی نفس می کردم. ابتدا میثم و حاج رضا در مورد رد و بدل کردن خط و خطوط بین من و لیلا سؤال می کردند. پس از شنیدن اظهار بی اطلاعی من از دستگیری لیلا شروع به زدن کابل به کف پای من کردند. عباس، شعبان بی سخ یا حسین شکنجه گر از زدن خسته شد و داد زد: بده من آب یخ را. ناخودآگاه این کلمه مرا به یاد شکنجه گر معروف زمان شاه، حسینی انداخت که او نیز در همین اتاق آزادیخواهان و بهترین فرزندان خلق را به همین تخت می بست و پس از شکنجه کردن خسته می شد و مثل یک گوریل له له میزد و داد می زد: کانااا

وقتی مرا از تخت باز کردند دیگر رمق ندیابی پوشیدن نداشتم با همان پاهای بادکرده و زخمی، زمین کثیف و پراز تکه های کوچک خرد شده شلنگ را لمس کردم و در درون احساس کردم که این تکه های کوچک خرد شده شلنگ، ثمره ضربات شدید و سنگین به کف پای بهترین فرزندان خلق بوده که از شدت ضربات زیاد فرسوده گشته و شکسته و پاره شده است.

(ادامه دارد)



۱۹ بهمن، بیست و هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل گرامی باد

۲۸ سال از ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ می گذرد. در آن روز یک دسته از رزمندگان دلیر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل (در استان گیلان) حمله کرده و آن را خلع سلاح کردند. نیروهای سرکوبگر رژیم محمدرضا شاه با بسیج همه جانبه به مقابله با رزمندگان فدایی پرداختند و طی نبردهای چند روزه دو رزمنده دلیر فدایی، رفقا رحیم سمائی و مهدی اسحاقی به شهادت رسیده و تعدادی نیز به اسارت درآمدند و پس از آن در بیدارگاههای نظامی شاه، طی یک محاکمه فرمایشی به همراه تعدادی دیگر از چریکهای فدایی که قبلاً دستگیر شده بودند، به اعدام محکوم و در ۲۶ اسفند همان سال، این رزمندگان دلیر راه آزادی و سوسیالیسم تیرباران شدند. با حماسه سیاهکل، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پس از ۷ سال کار تدارکاتی و تشکیلاتی و از وحدت دو گروه انقلابی متولد شد. حماسه سیاهکل و پیکار دلیرانه رزمندگان فدایی، آغاز راه نوینی در جنبش رهائی بخش مردم ایران و جنبش کمونیستی ایران بود. پس از کودتای امپریالیستی و ارتجاعی علیه دولت ترقیخواه دکتر محمد مصدق در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و پس از آن که رهبران حزب توده با سازش، تسلیم و خیسانت، ضربه ای استراتژیک به جنبش رهائی بخش مردم ایران و جنبش کمونیستی ایران وارد کردند، این سؤال در مقابل نیروهای انقلابی مطرح شد که در این شرایط سرکوب و اختناق و در شرایطی که همه راههای مبارزه مسالمت آمیز به وسیله نیروهای سرکوبگر رژیم حاکم به بن بست رسیده چه باید کرد؟ از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تا بهمن ماه سال ۱۳۴۱ که محمدرضا شاه به دستور اربابان آمریکایی اش رفرم ارضی را اعلام نمود، جنبش کمونیستی ایران گام به گام عقب نشست. پس از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و سرکوب گسترده ای که رژیم شاه در پیش گرفت، مارکسیستهای انقلابی که به طور جدی و مسئولانه به سرنوشت جنبش ترقیخواهانه و عدالت طلبانه مردم ایران می اندیشیدند، به این نتیجه رسیدند که در شرایطی که استبداد حاکم همه ی راههای مبارزه مسالمت آمیز را مسدود می کند، برای یک سازمان انقلابی که به تداوم مبارزه می اندیشد و برای ایجاد یک سازمان رزمنده که بتواند پیشتان جنبش انقلابی مردم باشد، راهی جز مبارزه مسلحانه باقی نمی ماند. در حقیقت از آنجا که مسأله اساسی و محوری جنبش رهائیبخش و ترقیخواهانه مردم ایران طی یک قرن گذشته دموکراسی و آزادی بوده و حکومتهای سرکوبگر حاکم بر جامعه ما طی این قرن، همواره با خشن ترین شیوه ها مبارزه مسالمت آمیز مردم و نیروهای پیشرو را سرکوب کرده اند، در مقابل نیروهای انقلابی راهی جز در پیش گرفتن مبارزه مسلحانه به مثابه شکل محوری مبارزه نبوده است و مسلماً تا هنگامی که جامعه ما تحت یک حکومت دموکراتیک که بتواند در آن به شیوه مسالمت آمیز مبارزه نمود، قرار نگرفته، همواره این شکل از مبارزه، شکل محوری مبارزه خواهد بود که تمام اشکال ضروری دیگر مبارزه، به اعتبار آن رشد و گسترش می یابد.

نقطه مشترک نظرات بنیانگذاران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و به ویژه رفقای فدایی بیژن جزینی، مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان، حسن ضیاء ظریفی و ... که نقش اصلی در

تدوین تئوری مبارزه مسلحانه در ایران داشتند، همین مسأله بوده است.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران طی سالهای ۴۹ تا ۵۷، در نبردهای گوناگون و با تحمل ضربات بسیار، و علیرغم کمبودها، نارسائیهها و اشتباهات گوناگون، در آستانه انقلاب بهمن سال ۱۳۵۷ به یک پایگاه توده ای گسترده دست یافت. انقلاب بهمن ۵۷ و سرنگونی رژیم شاه و به قدرت رسیدن خمینی و شکل گیری نظام ولایت فقیه، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در مقابل وظایف خطیری قرار داد. در آن شرایط حساس اکثریت کسانی که رهبری سازمان را در دست داشتند در مقابل نظام استبدادی و مذهبی حاکم به سیاست ماشاات، سازش، تسلیم گریزند و در ضمن در مناسبات تشکیلاتی به غیر دموکراتیک ترین شیوه ها برای حذف مخالفان نظری خود متوسل شدند. این سیاست انحرافی که ضربات جبران ناپذیری بر جنبش کمونیستی ایران وارد نمود سبب انشعابهای متعددی گردید که از بطن این رویدادها، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با اعلام برنامه (هویت) خود در تیرماه ۱۳۶۲ به احیای خط مشی و سنن انقلابی مبادرت ورزید و پس از طی یک دوران پر فراز و نشیب در آبان ماه ۱۳۷۶ شورای عالی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، منشور سازمان برای ورود به قرن ۲۱ را تصویب نمود که راهنمای سازمان در شرایط کنونی است.

هموطنان، زنان و مردان مقاوم ایران، رفقای فدایی

۲۸ سال از رستاخیز سیاهکل و تولد جنبش پیشتان فدایی و ۲۰ سال از انقلاب بهمن که دیکتاتوری شاه را سرنگون نمود می گذرد. ۲۰ سال قبل در شرایطی که مردم به پا خواسته ایران برای دموکراسی، استقلال، پیشرفت و رفاه اجتماعی به پا خاستند. به علت فقدان رهبری انقلابی، دموکراتیک و مردمی در جنبش رهائی بخش مردم ایران، خمینی توانست این جنبش را تحت هژمونی خود قرار داده و نظام ننگین ولایت فقیه را بر ایران برقرار نماید. این نظام استبدادی و مذهبی برای مردم ایران دستاوردی جز فقر، جنگ، خانه خرابی، سرکوب و جنگ افروزی و بحران زایی نداشته است. نظام ولایت فقیه و تمامی دسته بندیها و باندهای درونی آن طی ۲۰ سال گذشته با تمام قوا کوشیدند تا ابتدا با سرکوب جنبش ترقیخواهانه مردم ایران، دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷ را نابود نمایند و سپس گام به گام به استقرار یک نظام ارتجاعی، مذهبی و استبدادی بپردازند. اما این نظام ارتجاعی پس از بن بست در جنگ ایران و عراق و نوشیدن جام زهر آتش بس توسط خمینی در تیرماه ۱۳۶۷ و یک سال پس از مرگ خمینی، با بن بست و بحران رهبری سیاسی روبرو شد. خامنه ای به مثابه ولی فقیه این نظام، هرگز نتوانسته هژمونی خود را به طور واقعی بر جناحهای مختلف درون نظام تثبیت کند. بحرانهای دامنگیر این نظام، از جمله تناقض بین این نظام مطلقه و ساختار سرمایه داری جامعه و الزامات این ساختار برای قرارگرفتن در مدار سرمایه داری انحصاری بین المللی از یک طرف و پیشرفت جنبش اعتراضی مردم ایران و مقاومت سازمان یافته آنان، سبب آن شد که خامنه ای که

برای حذف رفسنجانی و قبضه کامل قدرت در دست خود خیز برداشته بود با یک شکست مفتضحانه، تن به نتایج انتخابات ۲ خرداد سال قبل بدهد. از آن پس یک جنگ داخلی بین جناحهایی که خواستار «قانونی» کردن رفتار ولی فقیه و قرار گرفتن کامل و ارگانیک جامعه ایران در مدار کشورهای بزرگ امپریالیستی هستند، و جناحهایی که خواستار ادامه و تثبیت هر چه بیشتر و کامل تر نظام مطلقه ولایت خامنه ای هستند، در جریان است. واقعیت این است که هیچیک از دسته بندیهای درون این نظام هرگز نمی خواهند و نمی توانند گامی در جهت خواسته های ترقیخواهانه مردم ایران بردارند. اما واقعیت مهمتری نیز در این میان خود را به روشنی نشان داده که با اوج گیری تضاد بین مردم و رژیم و نیز تشدید تضاد درون حکومت، جنبش اجتماعی مردم ایران اوج و گسترش جدیدی پیدا کرده که نیروهای سرکوبگر رژیم، علیرغم همه تلاشهای سرکوبگرانه خود قادر نیستند این جنبش اجتماعی و ترقیخواه را به رکود و خمودی بکشانند. این جنبش در عرصه مبارزه اجتماعی و مستقل از جناح بندیهای حکومت در دانشگاهها و مدارس و مراکز فرهنگی، در کارخانه ها، در ادارات دولتی، در محافل روشنفکری و هنری و در مناطق مختلف کشور به وسیله زنان و مردان مقاوم ایرانی در اشکال مختلف خود را نشان می دهد. این جنبش نیروی اجتماعی مقاومت سازمان یافته و انقلابی کشور ماست که سرنگونی قهرآمیز این نظام ارتجاعی را اولین وظیفه خود اعلام نموده است. تلاش برای پیوند جنبش اجتماعی مردم ایران و مقاومت انقلابی مسلحانه برای سرنگونی نظام ولایت فقیه و تمام دسته بندیها و باندهای درونی آن. مهمترین وظیفه نیروهای انقلابی در شرایط کنونی است.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در بیست و هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل بیستمین سالگرد انقلاب مردم ایران، زنان و مردان مقاوم ایران را به مبارزه برای سرنگونی نظام ارتجاعی ولایت فقیه فرا می خواند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، از تمام مارکسیستهای انقلابی دعوت می کند که برای تقویت جنبش کمونیستی ایران به صفوف سازمان ما بپیوندند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، یاد و خاطره تمامی زنان و مردانی که طی این قرن در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم جان باخته اند را گرامی می دارد و به تمامی زندانیان سیاسی که در شکنجه گاههای رژیم مقاومت می کنند درود می فرستد.

سرنگون باد نظام ولایت فقیه، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر رفسنجانی، مرگ بر خاتمی
نابود باد امپریالیسم و ارتجاع جهانی
زنده باد استقلال، دموکراسی، صلح و سوسیالیسم
جاویدان باد خاطره تمامی شهدای مبارزه رهایی بخش مردم ایران

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۳۰ دی ۱۳۷۷

معرفی کتاب —

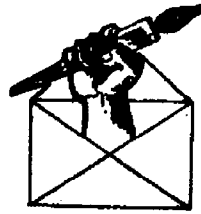
تداوم

تداوم، گفتگویی است با مهدی سامح که در آن به مسائل زیر پرداخته شده است:

- از کجا می آیم
- تاریخچه سازمان
- نظری کلی بر انشعابهای درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- سوسیالیسم - مرگ و تولدی دیگر
- پایه های سوسیالیسم در قرن بیست و یک (مبانی منشور سازمان)
- زن فدایی
- مبارزه مسلحانه
- ما و شورا
- وحدت و جبهه وسیع
- سفر به امریکای شمال
- تداوم

قیمت کتاب معادل ۲۵ فرانک فرانسه، ۷ مارک آلمان و ۵ دلار آمریکا است.

برای دریافت کتاب با ارسال قیمت آن با آدرسهای آلمان، هلند و آمریکا مکاتبه کنید.



پاسخ به نامه ها

- آقای پیام بختیاری از هلند، ۵۰ گلدن حق اشتراک و کمک مالی دریافت شد.

- آقای شهرام بجنفی از هلند، نامه شما در اختیار دبیرخانه سازمان گذاشته شد. به شما پاسخ داده خواهد شد.

- آقای منصور امیری از کانادا، ۲۵ دلار حق اشتراک شما دریافت شد.

- آقای حسن محمودی از آلمان، ۵۰ مارک حق اشتراک و کمک مالی شما دریافت شد.

- آقای شهرپور از سوئد، ۱۲۰ کرون حق اشتراک شما دریافت شد.

- آقای آلبرت جهانفروز از فلوریدا، ۳۵ دلار حق اشتراک شما دریافت شد.

- آقای ب. محله، مطلب شما با عنوان «یک گزارش از مینسک» دریافت شد. با تشکر در شماره های آینده از آن استفاده خواهد شد.

- آقای حمیدرضا نقی پور از آمریکا ۲۰ دلار حق اشتراک شما دریافت شد.

- آقای حیدر طالعی از آلمان، نشریه شما متأسفانه برگشت خورده است.

- آقای مهربان از آلمان، با پیوزش آدرس شما تصحیح و هزینه اشتراک شما دریافت شد. همچنین شعر شما با عنوان «آزادی» دریافت شد. از همکاری شما با نبردخلق تشکر می کنیم. به این همکاری ادامه دهید.

- خانم س. ارمنی مطلب شما با عنوان «ادبیات، به عنوان وطنی دیگر!» دریافت شد. از چاپ آن معذوریم.

- ب. پرستو دو شعر از شما با عنوان «شعر تازه» و «خشم» دریافت شد. یکی از آنها در همین شماره چاپ شده است.

- نشریه پویش، نبرد خلق به آدرس همیشگی شما فرستاده شد اما متأسفانه برگشت خورده است.

- آقای محمدرضا، ترابی از هلند مطلب کوتاه شما تحت عنوان «پینوشه، شاهنامه آخرش خوش است» دریافت شد. به علت این که برای نشریه های دیگری نیز این مطلب را ارسال کرده اید از چاپ آن معذوریم.

- رفقای دالاس، ۳۰ دلار بابت نشریه و ۱۲۰ دلار کمک مالی در ماههای قبل دریافت شد.

قابل توجه

خوانندگان و کسانی که برای نبرد خلق مقاله، گزارش و... ارسال می کنند به نکات زیر توجه کنند.

- ۱- نبردخلق از چاپ مطالبی که برای نشریه های دیگر نیز ارسال می شود معذور است.
- ۲- نبردخلق از چاپ مطالبی که نسخه اصلی آن فرستاده نمی شود و پلی کپی آن فرستاده می شود خودداری می کند.

NABARD - E - KHALGH

Organ of the
Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas
Executive Editor: Zinat Mirhashemi
Published by :
NABARD CULTURAL ASSOCIATION
No : 164 21. January . 1999

NABARD B.P 20 91350 Grigny Cedex / FRANCE ***	NABARD Postbus 593 6700 AN Wageningen HOLLAND ***
NABARD P.O Box 10400 London N7 7HX ENGLAND ***	NABARD Post fach 102001 50460 Koln GERMANY ***
NABARD P.O Box . 3801 Chantilly, VA 20151 U.S.A ***	NABARD Casella Postale 307 65100 Pescara ITALIA ***

E.Meil:
nabard@club-internet.fr
nabard@hotmail.com

صفحه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
در روی شبکه اینترنت
[http:// www.fadaian.org](http://www.fadaian.org)

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول: زینت میرهاشمی

چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

نبردخلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبردخلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبردخلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای تماس مستقیم با نبردخلق و اشتراک آن، با آدرس زیر تماس بگیرید.

NABARD
B.P 20
91350 GRIGNY CEDEX / FRANCE

فرم اشتراک نبرد خلق

Name :

Address :

بهای اشتراک سالانه نبردخلق

اروپا ۷۵ فرانک فرانسه
آمریکا و کانادا ۱۸ دلار آمریکا
تک شماره ۷ فرانک فرانسه

حساب بانکی سازمان

نام بانک : SOCIETE GENERAL
آدرس بانک : BOULOGNE - S - SEIN
FRANCE
کد گیشه 03760
شماره حساب : 00050097851
نام صاحب حساب : Mme. Talat R.T

ارس

در شبکه جهانی اینترنت

<http://members.tripod.com/~ARAZ/index-1.html>

نبردخلق را مطالعه کنید.

از اخبار ورزشی روز مطلع شوید.

گفتگو و تبادل نظر زنده با دیگران

منتشر شد



گفتگوهای زندان شماره ۲، پاییز ۱۳۷۷، ویژه سرکوب، اختناق و زندان منتشر شد. در این شماره، فهرست تکمیلی جانفشانان و جان باختگان کشتار سراسری تابستان ۱۳۶۷، درج شده است. آدرس:

Dialog
Postamt 1
Postlagernd
04109 Leipzig / GERMANY

اعتصاب غذای کارگران مهاجر در هلند

— حسن طالعی
روز ۳۰ نوامبر ۹۸، در صفحه اول، روزنامه های هلند، گزارش اعتصاب غذای کارگران مهاجر در هلند را منعکس کردند. ۱۳۰ کارگر مهاجر در سالن کلیسای AGNES دنهاخ آن روز اعتصاب غذای نامحدود خود را آغاز کردند. آنها خواهان اجازه اقامت در هلند و برخوردی عادلانه با درخواست اقامتشان بودند.

بر طبق قانون گذشته به کارگری که شش سال در هلند کار کرده باشد، اجازه اقامت تعلق می گیرد. با افزودن تبصره جدید، قانون بدین شکل تغییر یافت: شش سال سابقه کار و هر سال حداقل دو بیست روز کار. با توسل به این تبصره درخواست بسیاری از کارگران رد شده و حکم اخراج آنان صادر می گردد. اکثریت کارگران مهاجر به دلیل اشتغال به مشاغل فصلی نمی توانند هر سال دو بیست روز کار کنند. برخورد غیر انسانی دولت هلند و به دنبال آن اوج گیری اخراج کارگران که تا دیروز کارگران میهمان نامیده می شدند و حالا کارگران غیر قانونی، منجر به اتحاد و یکپارچگی هرچه بیشتر کارگران و شروع اعتصاب غذای آنان شد. این حرکت که از سازماندهی بسیار قوی برخوردار بود حمایت اقشار وسیع جامعه را جلب نمود. بسیاری از نهادها و سازمانهای سیاسی و اجتماعی هلندی و غیر هلندی از کارگران حمایت نمودند و از دولت هلند خواهان اعطای اجازه اقامت به این زحمتکشان که نقش بزرگی در شکوفایی اقتصاد هلند داشته اند، شدند.

معاون وزیر دادگستری هلند آقای COHEN در شروع این اعتصاب با برخوردی تهدیدآمیز خواهان خاتمه فوری آن شد و خاطرنشان نمود که دولت هلند هیچگونه تغییری در مواضع خود نخواهد داد و آنچه را که به عنوان قانون وضع نموده اجرا خواهد کرد.

پارلمان هلند نیز در جلسه ویژه از آقای COHEN حمایت نمود و هرگونه تخفیف و تجدید نظر را مردود شمرد.

در حالی که دولت هلند با توسل به تهدید تلاش می نمود که اعتصاب غذای کارگران را دچار تردید سازد، کارگران با بهره گیری از مطبوعات و تلویزیون تلاش نمودند تا خواسته های برحقشان را به گوش اقشار مختلف جامعه رسانده و حمایت وسیع تری را از آن خود سازند. استقامت و پایداری اعتصاب کنندگان منجر به آن شد که آقای COHEN در پایان هفته دوم اعتصاب اعلام کند که: «به اعتصاب خاتمه دهید و با ارائه پرونده هایتان به دادگستری این فرصت را بدهید که یک بار دیگر آنها را بررسی کنیم.» این پیشنهاد از جانب کارگران پذیرفته نشد. زیرا که هیچگونه اطلاعاتی از نحوه بررسی مجدد پرونده ها به آنها داده نشده بود. به گفته نماینده کارگران، این صرفاً ظرفندی است جهت خاتمه دادن به اعتراض ما.

در شروع هفته سوم اعتصاب، تظاهرات گسترده بی در شهر لاهه از جانب گروهها و اقشار مختلف حامی کارگران سازماندهی که با استقبال عده کثیری برگزار گردید. کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن پخش اطلاعیه ای حمایت خود را

ثروت جهان را چگونه تقسیم می کنند

از گزارش ۱۹۹۸ توسعه انسانی ملل متحد
منبع: واشنگتن پست
تاریخ: ۲ ژانویه ۹۸
به نقل از: بولتن خبرگزاری ایران زمین

طی سال گذشته جهان بیش از ۲۴ تریلیون دلار کالا و خدمات انسانی مصرف کرده که برابر سال ۱۹۷۵ می باشد. از ۶/۸ میلیارد جمعیت جهان، ۴/۴ میلیارد نفر در کشورهای در حال توسعه زندگی می کنند و مابقی در کشورهای ثروتمند صنعتی یا کشورهای در حال گذار. ۳ تن از ثروتمندترین افراد جهان صاحب داراییهایی هستند که بیشتر از مجموع تولید ناخالص داخلی ۴۸ فقیرترین کشور جهان می شود. در بین ۴/۴ میلیارد نفری که در کشورهای در حال توسعه زندگی می کنند سه پنجم هیچ دسترسی به سیستم پایه بی تخلیه فاضلاب ندارند. تقریباً یک سوم بدون آب بهداشتی سالم می باشند. یک پنجم کودکان فقط تا کلاس پنجم پیش می روند و یک پنجم دچار سوء تغذیه می باشند. تحصیلات ابتدایی برای همه سالی ۶ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت. ۸ میلیارد دلار سالانه خرج لوازم آرایش فقط در آمریکا می شود. نصب سیستم آب و بهداشت برای همه ۹ میلیارد دلار به اضافه مقداری هزینه سالانه خواهد بود. ۱۱ میلیارد دلار سالانه خرج بستنی در اروپا می شود. خدمات بهداشتی تولید نسل برای تمامی زنان سالی ۱۲ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت. سالانه ۱۲ میلیارد دلار خرج عطر در اروپا و آمریکا می شود. خدمات بهداشتی اولیه و تغذیه ۱۳ میلیارد دلار خرج دارد. ۱۷ میلیارد دلار در سال صرف غذای سگ و گربه در اروپا و آمریکا می شود. ۳۵ میلیارد دلار خرج سرگرمی تجاری در ژاپن می شود. ۵۰ میلیارد دلار خرج سیگار در اروپا، ۱۰۵ میلیارد دلار خرج نوشابه های الکلی در اروپا، ۴۰۰ میلیارد دلار خرج مواد مخدر در سراسر جهان و ۷۸۰ میلیارد دلار خرج ارتشهای جهان می شود.

از کارگران اعتصاب کنندگان اعلام نمود. ایستادگی کارگران و گسترش حمایت مردمی از آنان، آنچه را که هدف این اعتصاب بود میسر ساخت و در روز ۱۸ دسامبر آقای COHEN معاون وزیر دادگستری شخصاً در جمع کارگران در سالن کلیسا حضور یافت و تعهد نمود که برخوردی عادلانه با درخواستهای کارگران بدون در نظر گرفتن تبصره جدید، نماید. کارگران مسرور از پیروزی به اعتصاب در همان روز خاتمه دادند. چند روز بعد مطبوعات هلند از قول دادگستری هلند نوشتند: از میان کارگران اعتصابی شش نفر به دلیل کوتاه بودن اقامتشان در هلند اجازه اقامت دریافت خواهند کرد.

با این پیروزی بار دیگر اهمیت اتحاد و همبستگی کارگران در دستیابی به حقوق مسلمشان اثبات گردید. □

شهدای فدایی

بهمن ماه

در برابر تندر می ایستند
خانه را روشن می کنند
و می میرند



رفقا: ابراهیم پور رضا خلیق - سعید پایان - فتحعلی پناهیان - منیژه اشرف زاده کرمانی - محمد طاهر رحیمی - محسن بطحایی - عبدالمجید پیرزاده جهرمی - مسعود پرورش - فاطمه افدرنیا - جعفر محتشمی - پوران یداللهی - مصطفی دقیق همدانی - انوشه فضیلت کلام - کیومرث سنجری - حسن فرجودی - حسین چوخاجی - کاووس رهگذر - جهانگیر قلعه میانداوب (جهان) - فرشاد مرعشی - حمید مؤمنی - محمدعلی خسروی اردبیلی - قاسم سیادتی - بابک سیلابی - خسرو پناهی - مهدی اقتدارمنش - محسن نیک مرام - بهروز عبیدی - محمدجواد عرفانیان - محمدامین نورائی - اکبر پارسی کیا - عباس تبریزی - مسعود رحمتی - حسن محمدپور - علی نوروزی - بهنام قاسم زاده رضوی - جعفر (حر) رضایی - ابراهیم کردی - مراد میرزایی - اسد یزدانی - اسماعیل برزگر - فریدون بانه ای - فاطمه محمدی - محسن نوربخش - حسن توسلی - فردوس آقا ابراهیمیان - میرمحمد درخشنده (توماج) - عبدالکریم مختوم - واحدی - حسین جرجانی - حمیدرضا هزارخانی - خسرو گلسترخی - کرامت دانشیان - در مبارزه قهرمانانه علیه رژیمهای شاه و خمینی برای نابودی امپریالیسم و ارتجاع و استقرار دموکراسی و سوسیالیسم طی سالهای ۱۳۴۹ تاکنون به شهادت رسیده اند.

قتل حسین برازنده

روزنامه سلام نامه خانم طاهره یزدانی مقدم را چاپ کرده که همسرش به نوشته این روزنامه در تاریخ ۱۵/دی ماه در شهر مشهد، هنگامی که از یکی از جلسات قرآن به منزل بازمی گشته رسیده و سپس به قتل رسیده و جسد وی صبح روز بعد در خیابان فلسطین پیدا شده است.

مفقود شدن یک روحانی در تبریز

روزنامه خرداد در ستون خبرنگار آزاد خود خبر می دهد که حسن کفتردوست یکی از روحانیون تبریز و از اعضای سازمان سروش که در تاریخ ۱۱ دی ماه جاری به مناسبت درگذشت محمدتقی زهتابی در مقابل مسجد صاحب الزمان تبریز سخنرانی می کرد و نسبت به عملکرد نیروهای امنیتی که از انجام مراسم جلوگیری کرده بودند، اعتراض کرده بود، روز ۱۹ دی ماه توسط نیروهای امنیتی دستگیر گردید و به دادگاه ویژه روحانیت معرفی شده است. تاکنون از سرنوشت وی اطلاع دقیقی به خانواده وی داده نشده است.